

افغان مینى مارکیت عرضه کننده انواع مواد خوراکه وطنى

یگانه مغازهٔ افغانی درمنطقهٔ واشنگتن بزرگ که تازه ترین موادخوراکی، میوه های فصل، نان های تازهٔ وطنی، روت ها، میوه های خشک تازه وارد از افغانستان، وگوشت های تازهٔ مرغ، بره، گوسفند، گوساله و گاو را با بهای مناسبت تقدیم میکند ارسال پول به همه دنیا بزودترین فرصت با **Western Union** 6566 Backlick Rd.Springfield, VA 22150 Tel:703-644-0186 Celf:703-499-3313

در امریکانه

\$1.50

شمارهٔ دوازدهم /سال بیست وپنجم / ۲۱ دلو ۱۳۹۵ / ۹ فبروری ۲۰۱۷ / شمارهٔ مسلسل ۱۰۲۹

هولناک ترین چیز اینست که آدم تمام و کمال خودش راقبول داشته باشد. (کارل یونگ، متفکر سوییسی) همه را باور کردن خطرناک است، اما هیچکس را باور نکردن خطرناکتر است. (ابراهام لینکن) سعی کن آنقدر کامل باشی که بزرگترین تنبیه تو به دیگران، گرفتن خودت از آنها باشد. (پائولو کوئیلو، نویسندهٔ برازیلی)



دو منظرهٔ جگرخراش از حوادثی که در اثر برفباری و برفکوج در شمال و شرق کشور اتفاق افتاد، واسباب تأثر هم میهنان را فراهم ساخت.

یادداشت مدیر

بازهم وفا به عهد

از نیمهٔ سال ۱۳۵۵ تا اوایل ۱۳۵۸ بنده دورهٔ ماستری علوم سیاسی رادر دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران سپری میکردم، پیش از آن، وقتی در۱۳۴۸ برای دریافت لیسانس از آن دانشکده، از کابل به تهران رفتم، با دانشمندانی چون داکتر محمداکرم عثمان، داکترسید مخدوم رهین، داکتر سیدعلی رضوی غزنوی، داکتر شیراحمدنصری حقشناس، داکتر عبدالخاقی وفایی، داکتر پاینده محمد سرهنگ، داکتر محمدافضل بنووال، داکتر عبدالقیوم قویم، داکتر جلال الدین صدیقی، داکتر محمداکبر ممدی، داکتر عزیز گردیزی و دیگر دوستان، آشنایی بهم رسانیده واز محضر سه تن نخست کسب فیض کرده ام، و بدان نعمت شاد بودم و هستم .(با نخستین ناآرامیهای منتج به انقلاب ایران، دانشگاه تهران با اختلال تدریسی مواجه شده هفته هاو گاه ماه ها کلاس درس دایرنمی شد.)

در این دوره، درسهای دانشکده همیشه بعداز دیگر شروع میشد، در آن زمان داکتر محمدعثمان دفتری، آتشهٔ فرهنگي و سکرتر دوم سفارت افغانستان در تهران بود وزلمی محمودغازی، یکی از فرزندان شاه محمود کاکای ظاهرشاه و داماد داوودخان، سفیر کبیراوز دپادشاه ایران بود. این داکتر دفتری، از من خواست تا ببحث کارنده محلی سفارت، صبح هااز ساعت نه تا سه بعد از جاشت، دربدل چهارصد تومان در ماه کار کنم. در مدت تقریبا سه سالی که در آنجا انجام وظیفه کردم، در امور قونسل و گنرنامه، امور اقتصادی و فرهنگی شامل امور دانشجویان افغانستانی در ایران و بعضا امور سیاسی مقداری تجربه اندوختم . یکی ازمواردی که بیشتر(اقتصادی) بود و کمتر(سیاسی) !ومن شاهد و ناظرش بودم، فروش زمین سفارت افغانستان درنیش دوجادهٔ معروف تهران آنزمان (خیابانهای پهلوی و تخت جمشید) بود. آن مسأله در آغازچندان در محافل خریدوفروش املاک در تهران مورد توجه قرار نگرفت، اما وقتی به مرحلهٔ تبادلۀ پول وزمین رسید، مطبوعات تهران غوغای بزرگی برپاساختند وافشا نمودند که درین معامله، دادو سند غدارانه صورت پذیرفته ودوسه نفری در سفارت افغانستان از آن سود فراوان برده وزمین را به نرخ کاه ماش فروخته اند !

شادروان میرمحمد صدیق فرهنگ درصفحات ۴۶۲ تا ۴۶۴ کتاب خاطراتش اندرین زمینه چنین آورده است: «...معذالک چندسال بعدچون پس از قتل سردار (نعیم) در کابل ورسیدن خانمش به سویس، بازماندگان او در صدد شدند تا محل سرمایه گذاری واندازهٔ دارایی او رامعلوم کنند، همین معلومات عثمان کمک کرد تا ایشان بر یک قسمت ازدارایی اودست یابند، اما قسمت دارایی داوودخان، که وی هم از سرمایهٔ گراف عمش محمدهاشم خان مساوی بامحمدنعم خان مستفیدشده بود، تاجاییکه برای من معلوم شده، اصلاً مفقود گردید، زیرا برای جلوگیری ازانتشار این خبر که در خارج سرمایه دارد، اسناد آنرا ازین می برد.

خبر مسافرت محمدنعم خان به خارج باو لهایی که علیرغم احکام قانون اصلاحات ارضی، از ناحیهٔ فروش املاک خود(وشاید هم برادرش) به دست آورده بود، آخرین پارچهٔ حصاری را که هواخواهان رژیم د کتاوری بعنوان وطنپرستی ویی اعتنایی به منافع خسیسهٔ پولی به دور داوودخان کشیده بودند، ویران نمود ووی اکنون باچهرهٔ اصلی اش که قیافت یک مرد مغرور، پیدانش ودرعین حال استفاده جو وحمایت کننده ازاستفاده جویی افراد خانواده اش، معرفی کرد. هر چندپیش از این حادثهٔ هم اتفاقات دیگری رخ داده بود که بهمین جهت دلالت می کرد، اما عدهٔ اشخاصیکه از آن آگهی حاصل کرده بودند اندک بود و عامهٔ مردم از تفصیل آن بیخبر. از آنجمله فروش یک قطعه زمین متعلق به سفارت افغانستان در تهران توسط سردار زلمی محمودغازی داماد و پسرعم رئیس دولت و سفیر افغانستان در ایران، که سروصدای آن در مطبوعات ایران هم بلندشد، اما در افغانستان بجز عدهٔ معدود از مامورین وزارت خارجه و کارکنان دولت، کسی از آن آگاهی حاصل نکرد.

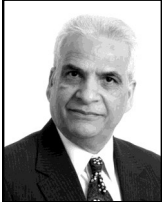
جریان حادثه از این قرار بود که در آغاز تأسیس مناسبات سیاسی دربین افغانستان وایران، یعنی درسالهای (۱۳۰۰هش(۱۹۲۰م) دولتهای افغانستان وایران یک یک عمارت دولتی رادر پایتختهای دو کشور برای سفارت های همدیگر تخصیص داده وملکیت آنرا به طرف مقابل انتقال داده بودند. ایرانیان بعدها عمارت اصلی سفارت شان را در کابل مطابق به احتیاجات گسترش یافتهٔ نمایندگی شان تعدیل و مودرنیزه کردند. اما سفارت افغانستان در ایران همان شکل سابق دورهٔ قاجاری باقی ماند و چون پایتخت ایران بسوی شیران توسعه یافت، خانهٔ رهاشی در آنجا برای سفرا به کرایه گرفته شد ودفتر در عمارت سابقه به کار دوام داد

بنام خدا

شمارهٔ ۱۰۲۹

بیمه استیت فارم

LIKE A GOOD NEIGHBOR,
STATE FARM IS THERE.®



For your insurance and financial needs, see State Farm agent:
Afzal Nasiri, Agent
8704 Sudley Road
Manassas, VA 20110-4405

703-369-6224

ماری خلیلی ، افضل ناصری



خانه، موتر، صحت

گزارش هفته نامهٔ امید را از جلسهٔ محاکمهٔ حسن ولسمل به جرم لواط و تجاوز به یک نوجوان مریض در محکمهٔ اسلو، و گزارشی از حیات الله را که در همان زمان از کشور ناروی به مجلهٔ پیام زن فرستاده بود، در همین شماره مطالعه کنید .

چرا گلبدین، نویسندهٔ کتاب «اژدهای خودی» را کشت؟ انتخاب دشوار صلح برای افغانستان

بارنت روپین- نشریهٔ نیویورکر- گزارنده به فارسی دری، رزاق مأمون (برابر با سنت مسنوهٔ امید، در هر نوشتهٔ که درین نشریه انتشار می یابد، نام نامردترین موجود تاریخ معاصر کشور، فقط (گلبدین) و نام حزیش فقط (حزب گلبدین) چاپ میشود، و این امر به هیچ صورت (دستبرد) به نگاشتهٔ نویسندهٔ مضمون، شمار نتوان شد. اداره)

در ۲۹ سپتمبر امسال، گلبدین رهبر حزب گلبدین، از طریق ویدیوی از پیش ثبت شده واز مکانی نامعلوم با دولت افغانستان یک پیمان صلح به امضاء رسانید.

حزب گلبدین درسالهای ۱۹۸۰ م بعنوان افراطی ترین گروه در میان احزاب هفتگانه مجاهدین از سوی پاکستان برسمیت شناخته شد و بلکهای چشمان گلبدین در قاب دستارسیاه و ریش کاملاً سیاه، بیحرکت مینمود. سه دهه بعد گلبدین ۶۹ ساله، اکنون متفاوت به نظر می آید. او در تصاویر ویدئویی، همان دستارسیاه را به سرداشت؛ مگر ریش هایش به سپیدی گراییده و چشمان سنگین و مرموزش از عقب شیشهٔ عینک چوکاتی اش به بیرون خیره مانده بود.

در زمان اشغال افغانستان به وسیلهٔ شوروی، امریکا، عربستان سعودی و چین، حزب مذکور و دیگر احزاب مجاهدین را که از سوی (آی، اس، آی) رهبری میشدند؛ مسلح و تجهیز میکردند. توجیه پاکستانها به سی، آی ای این بود که گلبدین بیشتر از همه «روسهارا میکشد «و بخش اعظم جنگ ابزارها را در اختیار حزیش قرار میدادند.

این استدلال پاکستانها برای اداره رونالد ریگان بسنده بود. واشنگتن قطعاً بدین باور بود که شوروی هرگز افغانستان را ترک نخواهد کرد. توسعهٔ راهبردی برای آیندهٔ کشور میتوانست توجه برآمورت اصلی را که وارد آوردن ضربه دردناک برمسکو بود، منحرف کند. تا آن زمان، خسارت وزیان برخاسته ازین سیاست، با خروج آخرین سرباز شوروی در فبروری ۱۹۸۹ آشکار شد. گلبدین ودیگر گروه های افراطی با هزینهٔ میلیاردالر عرض وجود کرده بودند. وقتی فروپاشی شوروی رژیم نجیب الله را نیز در اپریل ۱۹۹۲ با سقوط روبرو کرد، گلبدین در تلاش افتاد تا قدرت رادر دست گیرد؛ مگر حرکت او آهسته بود و یا آنکه سربازانش از جنوب شهر داخل کابل شدند، رقبیش، احمدشاه مسعود قبلاً از شمال به شهر ورود کرده بود.

در آغاز جون ۱۹۹۲ گلبدین بارها و بارها شهر کابل را بمباران کرد. بنا به تخمین کمیتهٔ هلال احمر جهانی، در اثر موشکبارهای گلبدین و جنگ بی امان میان گروههای دیگر شبه نظامی در کابل، ۵۰ هزار نفر که تقریباً همه غیر نظامی بودند؛ جان خود را از دست دادند.

در ۱۹۹۵ یک گروه موسوم به تحریک اسلامی طالبان از مناطق جنوب افغانستان سر بر آورد و پایگاههایی را به تصرف خود در آورد که از آنجا هاموشک پراکنی میکرد. پاکستان با حمایت از طالبان، تغییر جهت داد. طالبان با اشغال کابل در سپتمبر ۱۹۹۶ موفق به انجام کاری شده بودند که گلبدین هرگز نشده بود.

گلبدین در جستجوی متحدان جدید، روانهٔ ایران شد و در آنجا زیوستن به طالبان واحمدشاه مسعود رهبر اصلی مقاومت علیه طالبان خودداری کرد. او با مداخلهٔ به رهبری امریکا در افغانستان و همچنین با حکومتی که در دسامبر ۲۰۰۱ از کنفرانس بن و به حمایت هواداران احمد شاه مسعود بیرون آمد، ساز مخالفت نواخت.

(به نظر میرسید که احمدشاه مسعو در هر مقاومت که درنهم سپتمبر ۲۰۰۱ از سوی القاعده به هلاکت رسید، با مرگ خویش نیز از گلبدین جلو زده بود.)

زمانی که در جنوری سال ۲۰۰۲ رئیس جمهور بوش، ایران را «محور شرارت «نامید و آن کشور را متهم کرد که گلبدین «تروریست «را در خاک خود پناه داده است، به نظر می رسید که تهران رضایتمندانه او را روانهٔ افغانستان کرد.

گلبدین برای سازماندهی مقاومت مسلحانه تلاشهایی براه انداخت؛ مگر در نهایت، راه یشاور رادریش گرفت؛ جاییکه دوستان قدیمی اش برایش محل بود و باش فراهم آوردند. نیروهایش مسئولیت یک رشته عملیاتی را که جلب توجه کرد بود؛ از جمله کشتارده سرباز فرانسوی در شهرک سروبی (در شرق کابل - مترجم) در آگست ۲۰۰۸ و کشتن ۱۵۵ نفر بشمول دوسرباز امریکادر کابل در ماه می ۲۰۱۳ را به دوش گرفتند. اما گلبدین هیچگاه بحيث یک فکتور جنگی بشمار نمیآید؛ البته پاکستان اکنون فکر میکند که حضور او در داخل به مراتب مؤثر تر از افامتش در خارج از کابل است. پیمان صلحی که گلبدین در ماه گذشته امضاء کرد، کمترین یا هیچ تأثیری در کاهش خشونت در افغانستان نخواهد شد. حزیش در مقایسه با تلاش های جنگی طالبان (دنباله در صفحهٔ ششم)

دا کتر غلام محمد دستگیر

خطبهٔ دونالد ترمپ چهل وپنجمین رئیس جمهور آمریکا در محفل تجلیل شروع رسمی کارش

بروز جمعه ۲۰ جنوری ۲۰۱۷ دونالد ترمپ بعد از حلف وفاداری خطابۀ ذیل را ایراد نمود که از طرف یک بلاگ (بدون نام و آدرس) در آیفون مطالعه و بحث شده است، برای معلومات مزید تان نکات برجستۀ آنرا ترجمه نموده با تبصره ای تقدیم میدارم:

۱- برای یک مدت زیاد یک گروپ کوچک در پایتخت کشور ما از موقعیت دولتی خود به انواع مختلف مستفید شده اند؛ درحالیکه مردم ما آن مصارف را تادیه کرده اند.(چقدر راست گفته است: نکس دهندگان زحمتکش امریکا چندین بار ورشکست شدن رئیس جمهور را تا حدود یک بلیون دالر تادیه کرده اند، به اصطلاح ما وشما: کورخود بینای مردم. ازجانب دیگر کسانیکه ورشکست میشوند دراوایل برای سه سال واکون تا هفت سال اعتبار کربدت شان(کریدت اسکور) پایان میماند، قرض گرفته نمیتوانند و حتی کریدت کارد برایشان داده نمیشود زیرا اعتبار خود را از دست داده اند. نمیدانم ترمپ چگونه توانست که نه تنها به فعالیت سرمایه گذاری خود دوام دهد، بلکه ملیونها دالر دیگر دخرزینۀ خود علاوه نماید. آیا کدام حامی بسیاری قوی دارد که او را کمک میکند؟ بفکر من در امریکا دو طبقه وجود دارد: پولدار که هرچه کرده میتواند و غریب که هیچ کرده نمی تواند بلکه مجبور است ملیونها دالر تکس بدهد و گروه متوسط در بین گیر مانده اند. دستگیر).

۲-ولی برای یک تعداد زیاد شهروندان ماحقیقت بشکل دیگر دیده می شود...جنایات، باند ها و مواد مخدره حیات اکثر مردم مملکت ما را تابه کرده، در حالیکه عامل بالقوۀ آن درک نشده است. (عامل بالقوه رامن برایت میگویم و خدا کند جرأت وشهامت در شما موجود باشد که مانع آن شوید: عامل اصلی عامل بالقوۀ آن درک شده اما کس جرأت نکرده که آنرا آشکار سازد. محترم رئیس جمهور! عامل کشت مواد مخدره در افریدی پاکستان بود که بینظیر بو تو عاملین آنرا بحکومت امریکاروش ساخت، اما ISI پاکستان نخواست که این منبع عایدات خود را از دست بدهد. طالبان به کمک امریکا توسط پاکستان خلق شد. در هر مند، قندهار، فراه و هرات با ذخیرۀ دانش عملی در تهیهٔ تریاک و هروئین که از طرف آی اس آی تعلیم یافته بودند به زرع کو کنار آغاز نمودند. امروز پول این مواد مخدره است که طالب و آی اس آی مردمان علیل و رنج کشیدۀ ما را پارچه پارچه بهوا می پرانند. سی آی ای امریکا و MI6 انگلیسها حامی شان اند. دستگیر)

۳- ثروت مردم ما که حیات متوسط دارند از خانه هایشان ربوده شده بعد به تمام دنیا تقسیم شده است. (بلی! بلیونها دالر به اسرائیل داده شده تا در خاک فلسطینی ها رها بشگاه بسازند و فلسطینی هایکه برای ده ها سال زیر خیمه هازندگی دار ند به قتل برسانند. هر عمل عکس العمل دارد و قتیکه اسرائیل طفل فلسطینی را فاشیست وار بقتل میرساند عکس العمل شان روان کردن راکت های بی هدف است. بلی! در افغانستان بلیونها دالر بدون کدام پلان قبلی نه تنهابه مصرف بجا نرسید بلکه تخم فساد و دلدوستی را در کشور زرع و کیزی آنرا به اوجش رسانید. سی آی ای افراد جاهل و بلی گویان خود را که هم بیکیان مشرویات شان بودند بکابل فرستاده از متخصصین وطن دوست افغانستان در امریکا و اروپا استفاده نشد. بلی! پول به پایگاه های نظامی فرستاده میشود که برای امنیت ما در داخل کشور رول مهم دارد و.. دستگیر)

۴- ما باید سرحدات خود را از اوایشان ممالک دیگر حمایت کنیم؛ تولیدات مارا میسازند، کمپنی های ما را میلز دند و شغلهای مارا به باد فنا میدهند. (کاملاً صحیح است. و اما پرسان شود که چرا این وضعیت رخ داده؟ جواب: تکس زیاد بر بزندهای کوچک، بیرو کراسی، قیمت بودن کارگر و منافعیکه اتحادیه های کارگری تقاضا میکنند... دستگیر).

۵- ماروابط خود را بدوستان قدیمی و جدید خود تقویه میبخشیم وجهان متمدن را بصدت تروررسم را بدیکال اسلامی متحد ساخته آنها را از روی زمین محو میسازم. نویسندهٔ بلاگ مینگارد: کاش گفته میشد: جهان را برای محو تروررسم متحد میسازیم و تنها بر مسلمانها متمر کز می بود- در حقیقت با مسلمانها اعلام جنگ داد. (امریکا با استخبارات قوی خود میدانده که این گروههای رادیکال که بعضی شان مسلمانند کیانند، در کجا تمرکز دارند، کی از آنها حمایت دارد، مهمات جنگی را از کجا بدست میآورند و عملیتهای شان را کی ها رهنمائی میکند. اینها پروردهٔ خود شما به کمک انگریزها اند. اگرخواهید در ظرف دو هفته همهٔ این گروهها را نابود ساخته میتواند. اما نمیکو اهید! جنگ و تروررسم در ممالک اسلامی توسط نوکران خود شما باید دوام یابد؛ تا ممالک اسلامی از قافلهٔ پیشرفت و تمدن دور بمانند و اسلحهٔ تان بفروش برسد، آلات جدید نظامی تان در میدان جنگ آزمایش یابد و مردم غریب و بیچارۀ مسلمانها تباه شوند و خودشان نسلهای خود را ازین بیرنند. تاسف در اینجا است که کجاست همان لیبرهای خریدۀ شدهٔ ممالک اسلامی که این توطئه را درک کنند و در گودال تباهی و بدنامی نیافتند. فلهذا، این گروهها همچنین فعال میمانند و آنچه گفته شده جز فریب کدام ارزش دیگر ندارد. دستگیر).

- و قتیکه شماقلب تان را برای وطن دوستی باز نمانید، آتوقت برای تبعیض جای نمی ماند. (کاش تبعیض تنها با وطن دوستی رفع میشد. مارتین لوتر کینگ وطن دوست بود چرا بقتل رسید؟ صدها اقلیتهای امریکا در راه محافظت امریکا، وطن شان جان داده اند. هزاران جاپانی و طندوست در هاوایی در قیدماندند. تبعیض از اقلیت نشأت نمیکند این اکثریتهاست که تبعیض طلب اند، این حرصان جاه و جلال اند که تبعیضی اند، این بلیونر های گردن کلفت اند که آتش تبعیض را توسط گماشتگان خود شعله ورتر میسازند! دستگیر).

۷- ما باید آنچه در دماغ داریم آزادانه بیان کنیم و بحث نمائیم. بصداقت تفاوتهای خود را در میان بگذاریم. (چقدر خوب، من همین کار را کردم. میدانم این نوشتهٔ من بگوش اولیای امور رسانده میشود و منتظرم که چه اقدامات صورت می گیرد. از جانب دیگر فکر میکنم این یک فریب دیگر است! اگر نیست چرا رسانه ها، اپوزیسیون حکومت خوانده شده اند؟ چرا آمر دفت ستر اتنی شمایه و سانه ها خطاب کرده ام میدهند که خوش باشد، وقت بدهید ببینید تا فعالیتها به موقعیت یش برود؟ (مقصود گفتارش) بر استخگوی دفتر ششمین رئیس دولت آمریکا: «دونالد ترامپ» گفت محفل شروع کار او اما کمتر نفر در تجلیل آن شرکت داشتند! این شهرکاریها در ۷ روز اول خداده است. منتظر باشم تا ببینم که تا به کجا به این راه ادامه میدهد؟ دستگیر). تیموتی فلتلی در یک نامه خطاب به ترامپ نوشت: «بابت بدبخت جدید از بزر بدبخت ماقبل خود به یک مقام بالاتر ترفیع یافتید و تقدیر مینمایند. اما ترامپ در حق او اما این امر با شهادت را روا نداشت.

ناشر و مدیر مسئول : محمد قوی کوشان

و جاهت علی، ژورنالیست دیگری ان ان معلومات داد: در حالیکه داعش از فعالیتهای ترمپ تقدیر میکنند، ترمپ به اسلام احترام نشان نداد. اسقف یهود و کشیش مسیحیون رادر محفل شروع کار یا «تاجگذاری» خود موقع داد تا برایش دعای خیر نمایند. اما از علمای اسلام دعوت بعمل نیامده بود این خلاف گفتار میان تهی اوست که گفت: «ما هیچیک از شهروندان خود را کنار گذاشته نمی توانیم».

در جملة اعضای کابینه اش بلیونرها و هنگامه طلبان شامل است: وزیر حفظ محیط زیست شخصی است که هدفش مسدود ساختن این دیپارتمنت بود. به اینصورت میخواهد این دیپارتمنت را که از طرف ریچارد نکسن تاسیس شد واز پارکها، تفرجگاهها، یادگارها، علفچر ها، آب پاک، غذای پاک، نسلهای معروض به خطر و غیره نظارت و مراقبت میکرد، مسدود سازد؛ که هزارها کارگر فامیلدار بیکار خواهندشد.

وزیر صحت و امور اجتماعی یک متخصص اورتویدی است که در کمپنی سامان و ادوات اورتویدی سهام دارد و جهت تقویۀ این نوع کمپنیها قانون راطرح کرد، متصدی امور صحنی ساخت زیرا اویه خلاف سیستم صحنی او اما بود و میخواست آن سیستم را کاملاً ازین برده تعویض نماید. متأسفانه تا امروز از کدام پالئی که سیستم صحنی او اما را تعویض کند خبری نیست و قرار گفتهٔ متخصصینی که وظیفۀ شان مراقبت امور صحنی است، گفته اند که: در یک سال ۴۳،۰۰۰ مریض جان خود را با تعویض سیستم صحنی از دست خواهند داد.

جان لوئیس یکی از قهرمانان حقوق مدنی که همراز و همفکر مارتین لوتر کینگ بود و شخص محترم و باتمکین است، موردا تنقادترمپ قرار گرفت و گفت: «بسیار گپ میزند و هیچ فعالیت ندارد». این سخنان جاهلانۀ او همه رادر کانگرس و عوام ناراحت ساخت و نشان داد که از مبارزات و فعالیتهای ۵۱ سال قبل او خبر نداشت. ناگفته نگذیرم که ۵۱ سال قبل در ماه مارچ راهپیمائی مونتگمری از طرف مارتین لوتر کینگ و همراهانش صورت گرفت و رئیس جمهور وقت لندن جانسن به تقاضای شان لیبیک گفت و حقوق مدنی خود را تاحدی بدست آوردند.

در افغانستان در ماه اکتوبر ۵۱ سال قبل حادثۀ روز سه عقر ب رخ داد و محصلین که میخواستند به استماع رای اعتماد داخل پارلمان شوند مورد حملهٔ پلیس قرار گرفتند، و سردار ولی بدون طی مراتب به قوماندانش شهید جنرال عیسی خان نورستانی امر فیر داد و مظاره چپان شهیدان دادند (برای معلومات بیشتر به آرشیف سایت آر بائی به نوشتهٔ من مراجعه شود).

جان لوئیس بروز ۱۶ جنوری ۲۰۱۷ که روز سالگرد قتل کینگ بود بیانۀ ایراد نمود و خطاب به جوانان اظهار داشت: «جوانان شما به والدین تان گوش دهید. هیچوقت نفرت نداشته باشید، دوستی و محبت بهتر است. هیچوقت تسلیم نشوید و هیچگاه از حق تان منصرف نشوید. به پا بایستید، مبارزه کنید. نمونهٔ مثال باشید، اگر ییعدالتی ویی نظمی مشاهده کردید خوش نشینید: این مسؤولیت وجدانی شماست که آواز بلند کنید، مبارزات صلح آمیز براه اندازید، و قتیکه به سن قانونی رسیدید، رای دهید». این پنדהاچندر زیابرای جوانان افغانستانی است که واجباً باید پیروی شود.

ترمپ در روز اول ریاست جمهوری خود به مرکز سی آی ای رفت. در مقابل دیوار ستاره ه، قهرمانان ملی که در راه خدمات استخباراتی جان داده اند و تا هنوز بنام یاد نمیشوند ایستاد و گفت: رسانه هاصداق نیستند زیرا در روز محفل شروع کار من، نفر زیاد تر از عین روز او اما بود. اما این ادعا قسمیکه در بالا ذکر شد غلط محض بود و هم از طرف رسانه یی احترامی به آن قهرمانان شمرده شد. قراریکه از سی ان ان شنیدم ترمپ به سخنگوی خود هدایت داد تا در اولین روز روبرو شدن او با رسانه ها در قصر سفید بگوید که در روز محفل شروع کار او اما کمتر نفر حضور داشتند نظر به روز اول شروع کار ترمپ، که از طرف رسانه به شدت رد شد و ارقام مستند ارائه گردید: در سال ۲۰۰۹ حدود ۱۰.۵ میلیون نفر و در ۲۰۱۳ حدود ۷۸۲،۰۰۰ نفر در محفل شروع کار او اما شرکت کرده بودند، نه ۳۱۷،۰۰۰ نفر که ترمپ خواب دیده است. یعنی از روز اول پای به جادۀ صداقت نگذاشت ولی رسانه هارا «صادق نیستند» خطاب کرد. بعد عوض معذرت و اصلاح اشتباه، مشاور ارشد ترمپ که یک خانم بلاند لاغر چفنگ گوی است، آنرا «حقیقت دیگر» نام داد که موجب تبصرۀ رسانه ها گردید.

در ظرف یک هفته پریزدنت ترمپ او امر متعدد صادر نمود: از جمله امر حذف قرار همکاری ماورای پاسیفیک، امر لغو موافقتنامۀ تجارت آزاد امریکای شمالی، امر تعمر دیوار بین سرحد امریکا و مکسیکو که مصرف آنرا مکسیکو میبرد از د و سبب اعلامیۀ مکسیکو بر ضد آن و نیامدن رئیس جمهور مکسیکو برای ملاقات با ترمپ شد، امر لغو سیستم صحنی او اما و تعویض آن، امر توقف استخدام در ادارات دولتی فدرال، ۲۰ فیصد تعرفه یا تکس برموادیکه از مکسیکو به امریکا میاید، که این امر در حقیقت به ضرر مشتریان امریکا تمام میشود، امر مسدود ساختن سرحدات برای رفیوجی ۱۲۰ روز و برای مهاجر ۹۰ روز، امر استخدام ۵۰۰ نفر برای امور سرحدات، امر خارج ساختن افراد هسپانیک که به جرم وجنایت در قید بوده اند، زیر برای امنیت ملی و محفوظ بودن شهروندان ماطر ناک اند و هر شهرداریکه اینها را نگه میاد از داز کمک های فدرال محروم ساخته شوند، امر مرور مقررات فابریکه های امریکا و سرعت بخشیدن مرور محیط زیست پروژه های زیر بنا، امر دسترسی به پایپ لاین دا کو تا و پایپ لاین کی ستون (اندین – باشندگان اصل امریکا- هائیکه این پایپ لاینها از زمینهایشان میگذرد مخالفت شدید نشان داده اند)، امر عدم پرداخت دالر حکومت به سازمانهای غیر دولتی بین المللی که از سقط جنین حمایت میکنند داده نشود.

ملاقات با صدراعظم انگلستان که هنگام کنفرانس مطبوعاتی رخ بطرف ترمپ نموده گفت: «قسمیکه شما بمن تصدیق کردید که صد فیصد طرفدار ناتو هستید» در حالیکه هنگام مبارزات انتخاباتی خود گفته بود: ناتو منسوخ است، روز شبۀ ۲۸ جنوری به پوتین و یک تعداد سران ملل جهان بشمول جرمنی و جاپان مصاحبه های تلفونی داشت.

امر اجازه ندادن مهاجرین مسلمان از ممالک لیبیا، سودان، یمن، و سومالیا، سوریه، عراق، و ایران و یا ببارۀ دیگر، قرارنشر سی ان ان، ۱۳۵ میلیون مسلمان را اجازهٔ ورود به خاک امریکا نمی دهد. به اساس این امر سی ان ان گفته است که ۱۰۹ نفر مسافری را نگذاشتند که داخل امریکا شوند و اینکه چند نفر دیگر را دوباره به اوطان شان رجعت داده اند معلوم نیست؛ جمع غیر مردم در میدانها هوائی جی اف کی و دالس به پروتست پرداختند. این امر سبب شد تا قانون دانان، کفیلان آزادی مدنی و رفیوجی، ترمپ راتهم به پایمال ساختن قانون اساسی امریکا ساخته عملش را غیر قانونی خوانده اند و بعد یک قاضی فدرال در نیویارک بنام ان دالئی در ساعت ۸ شام روز شبۀ ۲۸ جنوری امر داد: شهروندان هفت ممالک که اکثرأ اسلامی اند و به امریکارسیده اند، آنهائیکه در ترانزیت استند، و آنهائیکه ویزۀ قانونی دخول در امریکا دارند از خاک امریکا به اوطان شان رجعت داده شده نمیتواند.

دیپارتمنت امنیت داخلی دراوایل روز یکشنبه ۲۹ جنوری اعلان کرد که ما به امر قاضی تن در میدهیم و مسافرینی را که در قید اند دیپورت نمیکیم. چرا کاری کند عاقل که باز آرد بشیمانی! و ترمپ فرارسی ان ان گفته : «باجازه ندادن مسلمانها از

هفت مملکتی که امر داده ام بسیار خوبی پیش میرو د و» این مرد ازدنیای حق بینی به فرسخها دور افتاده است. یل ماهر، گردانندۀ پروگرام تلویزیونی به آن «جنگ با حقایق» نام داده است.

علاوآت سمیر کانش از سی ان ان گفت: این عجب است که ازین هفت ممالک اسلامی هیچیک ترور نیست که ضرر شان به امریکا برسد بوجود نیامده است. ولی در مقابل، حادثۀ ۹/۱۱ که توسط شهروندان عربستان سعودی سبب قتل هزاران امریکائی شد و هم پاکستان که مرکز تربیه و تجهیز تروررستهاست درین لست شامل نیست.

پرو تستها در سراسر امریکا و جهان به ضد این پالیسی ترمپ در جریان است. سران اکثر ممالکی چون جرمنی، فرانسه، جاپان و انگلیس از این پالیسی نا رضائیتی نشان داده نپذیرفتن را فیوجی را خلاف کنوانسیون جنینا تذکر داده اند. مولف کتاب آی سیس فواد گر گر آنرا مسموم کننده خواند. شومر سناتور امریکا در حالیکه اشک در چشمش حلقه داشت گفت تا یک رشته در وجودم باقی ماند بضد این پالیسی ترمپ مجادله خواهم کرد. یک خانم راپورتر سی ان ان که در اسرائیل مسلمان تولد شده گفت به اساس این پالیسی ترمپ من نمی توانم به امریکا مسافرت کنم. پروفیسر قانون را که قانون را بطرفداری ترمپ در پروگرام فرید زکریا تعبیر میکرد سخت انتقاد کرده گفت: ترمپ چیف آف ستاف را از مشاوریت امنیت ملی برطرف نموده ستیف بانن که یک برتری طلب سفید است رابه جایش مقرر کرد، اینها برتری طلبان سفید اند!

بالآخره برای ما دونالد ترمپ رئیس جمهور ماست و باید او را محترم بشماریم و اینکه تجربهٔ اداری، دیپلوماسی و سیاسی ندارد ممکن در عین وظیفه یاد بگیرد. امید به اشتباهات متوجه شده قسمیکه وعده داده برای بهبود همه شهروندان امریکا سعی ورزیده امور شخصی و تجار تی خود را یکسو بگذارد. با این بیت مولاتای بلخی این بحث را پایان می بخشم :

گر بینی ناکسان بالا نشینند، عیب نیست

روی دریا کف نشیند قعر دریا گوهر است /

سید آقا هنری

هامبورگ

ساخت شاهراه مرکزی

اخیرا در اخبار شنیدم شاهراه حلقوی دوشی یکولنگ بامیان بند امیر که به ولایات غور و قندهاریوندد میخورد از طرف کمپنی چینی که درمزانده برنده شده تعمیر می گردد پول این پروژه مبلغ ۳۵ میلیون دالر از کمک های ملل متحد داده میشود.

نویسنده در ایام جوانی از طرف مدیریت عمومی سمعی وبصری وزارت زراعت در این ولایات خدمتی بودم آزمان هم همین حلقه راه بود، اما مرد آزمای یا بهتر بگویم دیرو آزمای دریوران می گفتند هر که این راه را پیمود اعایش درست است که دریور است، بعضا دو یا سه بار دریوران ریورس می رفتند تا گولایی را دور یزنند چون راه خیلی باریک و کم عرض بود. راستش را بگویم همین حالا که یادم می آید مو در بدنم راست می استند. شاه از ولایت بامیان دیدن کرد، یابد بگویم این اولین و آخرین سفر شاه در طول چهل سال پادشاهیش در سال ۱۹۶۱ ولایات بامیان بود، در همان زمان قرار بود از کمکهای ملل متحد از ولایت بامیان شاهراهی به ولایت هرات کشیده شود، که ولایات غور و اروزگان را هم زیر پوشش بیاورد، و میدان هوایی بین المللی هم ساخته میشد که پولداران اروپا و امریکا اواخر هفتهٔ خود را در بند امیر بگذرانندند. چرا درین مناطق اثاریاستانی زیادی داریم که هنوز هم کشف نشده، و در ولایت بامیان طبیعت شاهکارهای خود را نشان داده، مثلا بند امیر را دیدم، اگر بگویم یکی از عجایبات دنیاست، مبالغه نکرده ام، تقریبا ۹۰۰ ف ت عمق، کاسۀ ان شکل دایروی و در حدود ۳۰۰ متر قطر دارد، که به شکل دریاچۀ درهفت بند در دل کوه ها می ریزد، هزاران رنگ حیرت آورسنگ های آن آبشار را آرایش وزینت داده.

هیبتی از ریاست تورسم بین المللی به زادگاه مقبول ما آمد و بعد از مشاهدات شان راپوری نوشتند، شما می توانید تنها از تورسم زندگی خوبی داشته باشید، دیدن آثار باستانی شما مارابه حیرت انداخت و مناظر طبیعی خداداد شما حتی صحنه های برای هالیوود دارد که قابل توجه است.

بعدا از بین ارگ شنیده شد، می خواهید هزاره ها یک تخم راسه افغانی بفروشد. دران زمان یک دانه تخم یک افغانی به فروش می رسید. بدین لحاظ ساخت این پروژه مهم برهم خورد.

وقتی بنده در صفحات مر کزی وطن خدمتی بودم، دیدم بعضی به دیدن مو تر خدمتی مامی آمدند بعضیها از مو ترمی ترسیدند، می گریختند. برای تشویق متعلمین کانسرت های از طرف خود شان ترتیب می دادیم، وقتی نام متعلم رادر مایکروفون میگرفتیم آناهیه طرف لو دسیکیر ها می آمدند، متعلمی را در لوسوالی پنجاب دیدم که چهار ساعت پای پیاده به مکتب می آمد و چهار ساعت باز به شکم گرسنه برمی گشت، حال واحوال دگرو لایات هم بدین منوال بود همچنان.

اصلا ساخت شاهراه سالنگ در زمان اعلیحضرت امان الله با یک شرکت جرمنی پلان شده بود، که باید تونل سالنگ از اولنگ شروع وبه دوشاخ می برآمد، راه کو تاه و هموار تعمیر می شد، از آنجا که داؤد خان شیفته و دلباختۀ روسها شده بود به پلانهای غازی امان الله پادشاه دلسوز برای ملت نظری نه انداخت. اما روس ها نظر به مقاصدشوم نظامی شان در ارتفاع ۳۲۰ متری کوه هندوکش آنر تعمیر کردند که به مراتب صعب العبور تر و استهلاک مو ترها ز یاد تراست، مخصوصا در ایام زمستان که هر سال اخبار جانکاه و وقعات ترافیکی آنرا میشنویم و می بینیم.

خاطرهٔ دیدار ... (دنبالۀ صفحهٔ سوم)

و به صراحت گفت: “به امیدهیچ خارجی ناشیم تا خود ما کشور خود را آباد نکنیم هیچ کسی این کار را نخواهد کرد.” گویا او تجربه اش را با دانشجویان دانشگاه باز خوانی می کرد. وقتی کرسی این حرف ها را می گفت ناگهان به یاد سخنان کارمل افتادم. اما این کجا و آن کجا !

هر چند من در هر دو حکومت آواره بودم و هستم، اما هیچ انسانی شاید از نظر اخلاقی و انسانی جرئت نتواند این هر دو را باهم مقایسه کند. بگذریم. درین چند سطر کوشیدم آنچه را نظر “محتوا و کلمات” یادام مانده بود باز گویم. / دیدگاه*****

میرزا عبدالغفور یعقوبی

دروحدت سنی و شیعه

سنی وشیعۀ زادهٔ یک اصل وجوهریم فرمانبران حکم خدا و پیامبریم درما تمیزچهره وقوم وزبان مجوی چون دست وپا وچشم وزبان عضو یکریم

حشر و است و مکتب وتوحید ما یکبست آری چوروح یکبه به هر جسم اندریم درجنگ حادثات به حکم کتاب حق زیر لسوای وحدت الله اکبریم از معنی حقیقت ارشاد مسلمین والله برادریم به والله برادریم هر رنج کردورسداین عضو بسته را درد دفع وسنگریک مشت خنجریم با ما گراف لاف بزرگی مزن رقیب هریک بالا کشیده به توفان شناوریم ما وارثان احمد و شمشیر و ذوالفقار در کسام اژدریم و در باز خیبریم با ما اگر حریفی وزور آزماسنی ما هم از یلان بلخی و میدان خاوریم

محمد رفیق رجاے **خاطرهٔ دیدار با ببرک کارمل** سالهای دور ودراز، آنزمان که وطن در آتش جنگ احزاب اسلامی می سوخت، دردانشگاه بلخ محصل بودم ـ یادآنروزهایخبر. روزهااستادان می آمدند ودر کلاس کنایچه گگ خود را از“بکس” میکشیدند ویا آواز بلند آنرا قرائت میکردندو ماهم دسته جمعی با دقت تمام نوت می کردیم .اگر خدای ناخواسته کلمهء “زیراکه” را “چونکه” می نوشتیم، در امتحان نمره نمی گرفیم و یخن ما به “چانس دوم” گیر میکرد. بعدازساعت درسی اینجاو آنجا تشنه وگرسنه اخبار می پالیدیم که جنگ بکجا رسیده وکی باکی ائتلاف کرده است. مرده و کشتهٔ اخبار “جنگ و سیاست” بودیم. هرچند درسیاست دخیل نبودیم اما ازشیر تاپیارا را می دانستیم یامیخواستیم بدانیم که چه خبراست.

روزی ازروزهاکسی ازمنطقهٔ ما که هم حزبی وازنزدیکان کارمل بود ودر نزدیکی

های خوابگاه دانشگاه زندگی میکردنزد آمدہ بودوهر دو در داخل دانشگاه باهم قدم زده از اوضاع جاری قصه میکردیم ـاز تصادف روزگار، اکنون نیز با آن شخص همسایه هستیم. یک دفعه مثل که چیزی یادش آمد طرفم چرخید و گفت : اگر میخواهی “کارمل” را ببینی، بیا کدام روز برویم حیرتان به دیدن او. من هم قبول کردم و بعد هم به نزد کارمل رفقیم.

در راه رفتن بسوی حیرتان به دو چیز بیشتر فکر می کردم که از او سوال کنم: یکی از اوضاع جاری و از گذشتهٔ سیاست که او یکی از معماران اصلی اش بود. می گفتند اکنون هم خیلی چیزها زیر سرو است . دوستم هر چیز را با او مشورت می کند. من کمی ذوق زده شده بودم که آدم مهمی را می بینم. آدمی که یک عمر از”انقلاب، ارتجاع و امپریالسم” سخن گفته است. و به راستی که او چه خوب سخن می گفت ـ آتشین و پر حرارت. در خانهٔ که ما را پذیرایی کرد، شبیه “کانتینر بود ـ چوبی و آهنی اما ساده و کوچک! لباس ورزشی اما تمیز بر تن داشت. فرش و ظرف ما در “خوابگاه دانشگاه” که گاهی گرسنه می خوابیدیم از او بهتر بود، دست و پای راست اش می لرزیدند. متوجه شدم بشدت مریض است. اما از نظر روحی قوی و آرام به نظر می رسید. هنگام که سخن می گفت به خروش می آمد و گویا هزاران نفر نشسته و او سخنرانی می کند. با دقت کلمات را سرهم می کرد و در چشمان ما دو نفر تأثیرات آنرا می دید.

یکی ازسوالات من این بود که : اگر از نوبه سیاست شروع کند، مهمترین اشتباه سیاسی را که از آن باید پرهیز نماید کدام است؟ ـ کمی به فکر افتاد ویی تاب شد. ابروهای بلندی داشت آنرا درهم کشید و آب خواست. بیالۀ آب را پایین نگذاشته لب به سخن گشود. چنان می نمود که درین باره دنیای از حرف و حدیث در سینه دارد او گفت : در زمان که “امین” حزب ما را با داؤود در گیر کرد، دنیا دو قطبی بود. افغانستان در فقر و درماندگی دست و پا میزد . پاکستان دشمن دعوی مرزی با افغانستان داشت. ایران هم توانایی حمایت اقتصادی مارا نداشت. بزرگترین قدرت جهان در همسایگی ما روسها بود و است. من می خواستم افغانستان به اروپا وصل شود به همین خاطر ساختن بل حیرتان را با حدیث دنبال کرده و آنرا “افتتاح” کردم. اما هرگز قصد بر اندازی جمهوری داؤود را نداشتیم، تا مجبور شویم از یک کشور خارجی کمک نظامی بخواهیم. مارا “امین” به میدان کشید و در برابر حوادث انجام شده قرار داد. هیچ چیزی به اندازه استقلال ارزش ندارد. کشور و مردم که استقلال نداشته باشد نمی تواند قدمی در راه بهبود زندگی خود بر دارد.

کارمل باوجودشکست و انزوا چشمان روشن داشت. وقتی از استقلال سخن می گفت، چشم هایش برق میزدند و جنبه های اخلاقی و انسانی استقلال را چنان با عشق توصیف و تحلیل میکرد که هرگز باور نمی کردی او با آمدن “ارتش سرخ” و ان همه بحران فراگیر در منطقهٔ ما موافق بوده باشد. سر انجام به روشنی گفت: “هر تحولی که در یک کشور به اتکای یک نیروی خارجی ولو به هر قیمت و به هر دلیلی صورت بگیرد، یک اشتباه نا بخشودنی است.” از مخالفتش بانجیب پرسیدم وگفت : “قبیله یک فکر و ساختار زندگی مسلط بر بخش عظیم از زندگی مردم افغانستان است. تصور کنید اگر در وطن ما حاکمیت قبیله‌ی نباشد، حاکمیتی که مدام از جنوب برخاسته و طوفانی از سیاهی رادر کشور ما رقم زده ، چه مشکل دیگری مادریم؟”

لحظهٔ مکث کرد و گفت: “هرگز و هرگز! افغانستان هیچ مشکلی در راه “یشرفت و ترقی” جز قبیله ندارد. سرنوشت افغانستان به ناف قبیله بند است هیچگاهی و هیچگاهی تازمانیکه قبیله در افغانستان مسلط است؛ افغانستان قدم بسوی آزادی و زندگی با عزت بر نمی دارد. نجیب حزب را به انحراف کشیده بود و برای تجدید حاکمیت قبیله‌ی در تلاش بود. ظلمت و تاریکی قبیله‌ی را که ما با خون دل و بدنامی تاریخی و وابستگی به روسها درهم شکسته بودیم.” درین لحظه دستش را بلند کرد و به سمت غرب افغانستان اشاره نمود و گفت: “ببینید که آنها با چه شیادی و شیطنت به نام اسلام علم سفید بدست گرفته و این بار بطور علنی با حمایت پاکستان بسوی قدرت در حرکت اند ـ در آن زمان تازه طالبان در قندهار ظهور کرده بودند.”

نمی دانم چه می خواست بگوید. پرسیدم چرا در برابر آنها بار دیگر به سازماندهی حزب تان نمی پردازید و به خصوص که نیروی قوی نظامی دوستم میتواند از شما دفاع کند و روسها هم که به خاطر مسایل “امنیت ملی” اش حمایت خواهد کرد؟

با شنیدم این سوال بی تاب شد و مکث طولانی کرد. به نظرم به فکر افتاد که از کجا شروع کند. خودش را به جلو کشید و زبان اش کمی گیر کرد و با صدای بلند تر گفت: “قدرت از انسان شیطان می سازد. هیچ چیزی به اندازه قدرت خصلتهای انسانی را ازین نمی برد. قدرت، سیاست و جنگ در افغانستان ؛ تمام معنویت و انسانیت را نه تنها در حزب ما بلکه در تمام افغانستان به آتش جنگ سپرده است. اکنون در کشور به آن تناسب که لازم است آمادگی روحی برای مقاومت و فداکاری وجود ندارد. اگر نه آنها که اکنون به نام قوم و جهاد در راه خدا به جان هم افتاده اند، به هیچ جا نمی رسیدند.”

پس از توضیح مفصل کمی صدایش را پایین کشید . با آهستگی سرش را به طرف همراه من چرخاند و با لیخند و احتیاط گفت: پاچا دوستم نمی دانم از ما حمایت میکند یا نه درین باره رفقا بیشتر می دانند. احساس کردم خسته شده باشم. خدا حافظی کردم. برگشتم به مزار.

تا مدتها طنین صدای او بگوשמ می پیچید. به خصوص وقتیکه از “قبیله” سخن می گفت. دیروز کرزی در “دانشگاه کاتب” سخنرانی میکرد(دنباله در ص دوم)

حسن ولسمل فلشیت قومی و طالب طلب مشتھر به جرم لواطت بایک پسر نارویژی محکوم گردید

مطلب ذیل در هفته نامهٔ امید شماره ۴۲۴ مورخ دیحون سال ۲۰۰۰م به نشر رسید. متن نارویژی و ترجمهٔ فارسی حکم محکمهٔ ناروی رایکی از علاقمندان امید، چند روز قبل به اداره فرستاده بود. مدیر امید برای داشتن سند رسمی مزید، متن نارویژی را به دفتر قونسلی سفارت نارویژ در واشنگتن دی سی رویت داد که با تایید کنسی قونسل سفارت از صحت حکم محکمه و شناخت کامل از قاضی مربوطه، به مدیر امید اطمینان داد.

پس از چاپ این مطلب، اشخاص زیادی در بشاور متن چاپی را به ساینز بزرگتر فوتوکاپی کرده و در محلهٔ که ولسمل پس از اخراج از ناروی، به بشاور آمده بود، در دروازه های مساجد و دکان ها نصب کردند-و هرگاه ازدوستان ولسمل یکی یاجندانی فوتوکاپی ها را پاره و نابود میکردند، کاپی های دیگر به جای آنها نصب می شد. این موضوع محیط را برای زندگی ملا محمد حسن ولسمل در بشاور غیر قابل سکونت ساخت.

این مطبوعاتنی مشتهر طالب طلب، که قبل از کودتای کمونیستان، در یکی از شهسرستانهای شمال کشور ولسوال بود ونسبت اخاذی و رشوه ستانی واعمال فاشیستی، حکومت وقت اورا موقوف ساخت، اکنون از بشاور به جلال آباد پناه برد، اما کاپی های هفته نامهٔ امید اورا دنبال نموده وروی درب مساجد و مغازه های جلال آباد نیز فعال سخیف و دوراز کرامت انسانی او را به مردم بازگفتند. لاجرم ولسمل لاطی به کابل گریخت و مدتها جرئت بیرون شدن از خانه را نداشت.

حالا که درین چندسال اخیر دوباره سروکلهٔ این بچه بازلواط کار- با پسر بچهٔ به عمر نواشه اش،در برنامه های تلویزیونی کابل رخنمایی میکند، لازم دانسته شد تا گزارش منتشرهٔ سال ۲۰۰۰ هفته نامهٔ امید به یاد هموطنان آورده شود، تا از تلویزیونهای کابل بخوانند جلو گفتارهای ستیزه آمیز آن سیه روی و شیطان خوی را بگیرند. ادارهٔ امید

در ماههای قبل خبرهای مجملی از محکوم شدن محمد حسن ولسمل، ناشر «مجاهدولس» «به اتهام عمل لواط در دوسه شمارهٔ امید به نشر رسید، که بنابر عدم دسترسی به اسناد مثبت، از ذکر نام وی خودداری شده بود.

اینک متن کامل و رسمی صورت جلسهٔ محکمهٔ شهر اسلو، پایتخت کشور ناروی، به زبانهای نارویژی و در ی به ادارهٔ امید مواصلت کرده، که به تصدیق شعبهٔ قونسلی سفارت ناروی در واشنگتن دی سی رسیده و هر دو متن موجود است . در صورت جلسهٔ رسمی، تشریحات صورت دعوی مدعی العموم، و نیز کیل مدافع محمد حسن ولسمل، بر طبق اصول محاکم بسیار صریح و واضح درج شده، ولی بجای بعضی کلمات قبیح در اینجا... گذاشته شده است. اینک متن صورت جلسهٔ مذکور ذیلا به اطلاع هموطنان رسانیده می شود :

محکمهٔ شهر اسلو جلسهٔ محاکمه به تاریخ ۳ نومبر ۱۹۹۹ در اسلو رئیس محکمه: قاضی شهر Thorlcif Waalor معاونین قضاء: Gunnm Martha Londalen و Pal Anders Nordyi نمبر تحقیق: ۱۵/ 99-77460 M مدعی العموم: وکیل دولت(سارنوال) Marit E. Evjemo علیه: محمد حسن ولسمل متولد اول می ۱۹۳۶ وکیل مدافع : Harald Stabell

پس از جریان تحقیق و محاکمه در عقب درهای بسته، درها باز و جریان به قرار ذیل ابلاغ شد :

توضیح محکمه : محمد حسن ولسمل متولد ۱۹۳۶ در افغانستان، به صفت مهاجر در سال ۱۹۸۶ به ناروی آمده و فعلا تابعیت نارویژی دارد. او متاهل است و میگوید که دوازده طفل دارد که از جمله سه نفر شان خرد سن هستند. او ماهانه مبلغ ۴۵۰۰ کرون معاش بیکاری میگیرد و هیچ سرمایه ندارد، و قبلا محاکمه یاجرمه نشده است. او به اساس درخواست مدعی العموم دولت در اسلو به تاریخ ۲۲ اپریل ۱۹۹۹ به محکمهٔ شهر اسلو راجع گردید، که به اساس توضیح ذیل مورد محاکمه قرار گیرد.

به اساس بنداول مادهٔ ۱۹۶ قانون جزا، بخاطر تجاوز جنسی «لواط» «به یک پسر بچهٔ که سنش از شانزده پایین است.

جریان موضوع : (محمد حسن ولسمل) روز پنجشنبه ۴ جون ۱۹۹۸ به ساعت دوی روز در یک تهاکوی واقع در Schousplass 3 اسلو یک بچهٔ به نام Truis Karling متولد ۳ جون ۱۹۸۳ را وادار ساخت که آلهٔ تناسلی اورا مالش دهد، و سپس آلهٔ تناسلی تحریک شدهٔ خود را از راه عقب به تنگنای... وی فرو برده و با حرکات هیجان آمیز عمل لواط را انجام داده است.

اصل جریان تحقیقات موضوع به تاریخ اول ودوم نومبر ۱۹۹۹ صورت گرفت. متهم با وکیل مدافع خویش و به کمک یکفر ترجمان به تحقیقات جواب داد، و به بیگناهی خود تاکید ورزید. نه نفر شهادت دادند و علالتاً دو نفر مسلکی این رشته توضیحات ارائه نمودند. دو نفر مسلکی عبارت بودند از انجنیر ملکی Bente Mevag از طب عدلی، و داکتر پلیس Stin Egil Ikdal در دفتر مرقزی پلیس اسلو. در تحقیق همه اسناد مورد تأیید قانون محکمه مورد استفاده قرار گرفت .

مدعی العموم تقاضای ده ماه حبس را با کسر ۲۶ روز دورهٔ توقیف تقاضا کرده و خواستار شد که (محمد حسن ولسمل) متهم باید به پرداخت مبلغ سی هزار کرون به عارض با ضمیمهٔ مصارف جریان محاکمه محکوم گردد، ولی وکیل مدافع متهم حکم برائت اورا تقاضا نمود.

دلایل جرم : (ترولس کارنگ) شاگرد صنف هشتم به تاریخ ۴ جون ۱۹۹۸ در مکتب (هرسلب) بود. عارض متولد ۳ جون ۱۹۸۳ است و یکسال از همصنفانش بزرگتر می باشد، و از اثر مریضی (ترویتس سندروم) قسماً مشکلات آموزشی دارد. مکتب مربوطه هیچگونه مشکل اخلاقی و دسیلینی در اوسراغ ندارد. این پسر از طرف مادر و مدیر مکتب پسر مهربان و خوشبایور تعریف میگردد.

در این روز یعنی ۴ جون ۱۹۹۸ عارض چند ساعت از مکتب رخصت داشته که به کتابخانهٔ (دیچمنسک) که در نزدیکی مکتب قرار دارد برود. عارض در محکمه می گوید در یک دکان (کیوسک) چاکلیت میخرد و در آنجا به این مرد (محمد حسن ولسمل) سرخورد که میخواست ساعتش را بخرد. هر دو بعد از یک توقف کوتاه از دکان خارج و در مسیر پارک(سوفیرگ) براه افتادند. عارض میگوید که آن مرد در راه به او گفت اگر علاقمند باشد برایش (دنباله در صفحهٔ ششم)

حیات الله

ناروی

اروپا کی دطالبانو مبلغ په جنسی تیری و نیول شو

د «پیام زن» مجلی درونو خپروونکو، وروسته له سلامونو او نیکو هیلو، خو ورځی وړاندی می په ناروی کی د یوه نامتو اخبار چلونکی افغان به هکله شرموننکی گزارش تر لاسه کر چی دادی تاسو ته ئی د خپرولو لپاره دراستوم. که چیری تاسی د ته معاذیرو له امله نه غواری چی په «پیام زن» کی ئی چاپ کری، نو هیله ده چی ژر تر ژره ماته د ایمیل له لاری خبر راکی ترحوئی په بل کوم جای کشی د هیوادوالو غوڅو ته ورسوم.
دیره مننه.

ملا «محمد حسن ولسمل» «آخند، چی اخبار» «مجاهدولس» بی په بشپله توگه اروپا کی دطالبانو په ارگان بدل شوی، دهغوی په دریزونو رنا اچوی، پلوی ئی کوی او دطالب پلوه کسانو د اندونو او امرکو خپرولو تر تولو مهم جای بلل کیژی، ته موده وړاندی په یوه نارویژی هلک باندی د جنسی تیری په تور بندی شو.

ولسمل صاحب چی ۶۴کلن دی او ۱۱۲اولادونه لری د ۱۹۹۸کال د جون په چلورمی نیتی، ۱۶ کلن Truls Karlingته چی د اتم اولگی زده کوونکی دی، وړاندیز کوی چی د ه پيسو په بدل کی ده ته اجازه ورکری چی د بدن په خینو برخوئی لاس ووهی. وروسته بیا هلک یوی تهاکوی (زیرزمینی) ته بسیایی، دروازه په حان پسی تلی او جنسی تیری (لواطت) پری کوی.کله چی نوموری د ولسمل صاحب د طالبی کار روائی خخه را خلاصیژی، خپل شوننکی خبر وی، هغه هم دشونزی مدیرته وایی او بیا خبره د پویلسو اداری ته رسیژی. د ولسمل د محاکمی غونه د ۱۹۹۹کال د نوامبر په دریمی نیتی د اسلو په شار کی جوړه شوه چی Harald Stabell د نومولی او Marit E. Evjemo د سرکاری وکیل په توگه دنده تر سره کوله.

کله چی قاضی Thorleif Waaler د ۷۷۴۶۰-۹۹ M/15نمبر دوسیه و کتله او د دوو مسلکی کسانو اونهو نفرو شاهدانو خبری ئی واوریدلی، ولسمل ئی په لس میاشتی زندان او د ۳۲۰۰۰نارویژی کړاونو په جرمیی ورکولو محکوم کر چی ۳۰۰۰۰لکونه همهغه هلک ته او ۲۰۰۰لکونه به د محکمی دلگشت په توگه د ناروی حکومت ته ورکول کیدی.

حسن ولسمل چی په ۱۹۸۶کال کی له پیشور خخه ناروی ته و تشتیده، ادعائی لرله چی د تروریزم له ویری تللی دی خو اوس داسی برللی چه هغه خبری به ئی هم سمی نه وی. خکه که بل هر چا زور وولای، لژ ترلزه گلبدین، چی د تروریزم د ملا تیر گنل کیده، نه خورا و ه ئی نه ورته ویلی او د یوسف سرخه او صوفی کرینکار تر لنگ ئی خوندی ساته.

د مجاهد ولس په ۲۵۴ پرله پسی گگی کی د ملا ولسمل صاحب خبری چی د طالبانو په اصطلاح د پوهنی وزیر، ملا امیر خان متقی سره په یوی مرکی کی وایی: «تاسی... د پوهنی وزیر په توگه تا کل کیدل د معارف په اړه د امارت پالیسی پر بدلون تعبیر کیژی، چی گنی له دی وروسته به معارف ته جدی پاملرنه وشی... «(وس خپل مفهوم مومی او سرگندیژی چی ولسمل آخند په خپله هم دپوهنی زده کوونکو سره خومره مینه لری!! او کله چی په همدی مرکی کی متقی آخند وایی «زه د مجاهدولس داخپاره له لاری خپلو هیوادوالو ته داد ورکوم «سرگندوی چی د طالبانو وزیر گونی او اداری ته ولسمل صاحب خومره لور قدر لری.

خو اوس شکاره نده چی طالبان په اروپا کی د خپل ح لاتنده ستوری رسوایی ته، هغه هم له یو داسی «کافر «زده کوونکی سره چی د عمر له پلوه دده د لمسی پر تلی دی، خه تول پر توگ کوی.آیا طالبان به دومره غیرت ولری چی د خپلی لمنی پورته کیدل د خپل «تحریک «رسوایی وگلی او که به چپه خوله پاتی شی؟آیا طالبی محکمه به دنورو لوطیانو په خیر، د خپلو سترگو کشی، ولسمل هم د دیوال په نرولو محکوموی او که خنغه؟

د ولسمل رسوایی که دده له سیاسی دریزونو خخه جلا و لیدل شی دومره مهمه خبره نده، خکه دا یوه اخلاقی پیشه ده چی پخپله ولسمل پوری اړه لری، او په دی مرض یواخی ولسمل ندی اخته بلکه حکمتیار صاحب لا تر اوسه پوری د سرخه او کرینکار په شان کسانو پالنه او روزنه کوی او د پروفیسور برهان الدین ربانی د هلکوب د دوری په هکله هم دیری ورته کیسی او خبری اوریدل کیژی. د طالبانو د جمعی د شبی میلی کول او پیرپانی کیدل خو بیا دومره رسوا داستانونه لری چی ولسمل ئی لاد پیل در شل ته هم نه دی رسیدلی، او داسی نور.

اروپا کی د طالبانو مبلغ په جنسی تیری و نیول شو :

دده اصلی مرداری په دی کشی ده چی: د طالبانو په شان د معارف خونلی غلیم ته دومره اهمیت ورکوی چی حای پر خای کیدل ئی د معارف دودی کولو لپاره یو مثبت خبر تعبیر وی؛ په سر ددی چی اروپا ته تللی او د لویدیزی نلی آزادی گانی ئی لیدلی بیا هم دطالبانو په شان له عقدو کو او جاهلو عناصرو ته خپل وجولی په ملکه مومی، اریکی ورسره ساتی او مرکی ورسره کوی؛ سربیره په دی چی پوهیژی ملایان د خیرات په توک لوی شوی، پردی اجیران دی او اوس هم د هیواد د دشمنانو د نقشو د تطبیقولو لپاره گر ته را وړاندی کی شوی دی بیا هم سترگی پری پتوی او ستاينه ئی کوی.

د ولسمل ددغه جنسی تجاوز خبره دده د درید له مخه نه یواخی دده خپله یا دطالبانو د«تحریک»(رسوایی ده چی دتولو هغو کسانو بدنامی هم گنل کیژی کوم چی ولسمل دطالب پلوه کس په صفت پیژنی او بیا هم لیکنی ورته کوی اوخپل آواز د ولسمل دخپرونی له لاری اوچتوی.

گرانه وروره، مونژ د«پیام زن» «په تیر وگنو کی په کراتو د طالبی او جهادی بنسټپالو د کرغیژن ماهیت خخه پرده اخیستی او د دوی له واکمن کیدلو خخه وړاندی مو د هغه چه په هکله چی نن د مونژ په خلکو تیریدی خبرداری ورکی ؤ. د هری ورځی په تیریدو لاه در کندیدی چی دا د تولو او آزادی د شمتان نه یواخی د خپلی خاوری او خلکو د ناموس ساتنه نشی کولای، بلکه په تول دول پلمو بی تر پشو لاندی کوی.د ولسمل رسوایی او لاتدینی دوه پللی تولی د یوه زنز برلگی گنل کیژی چی له اتو کالو راهیسی ئی د مونژ د خلکو ژوند له تباهی سره مخ کری دی.

د روان کال د سپتامبر په شلمه نپه پاکستانی ورخپانو د دوو تنو لور رتبه طالبانو په هکله خبر ورکر، چی غوشتل یی په دوو هکانو جنسی تیری وکری. حر گنده ده چی طالبان نه یواخی به هیل تول خیانت، جنابت او بی ناموسی کی د خپلو جهادی ورورو خخه وروسته پاتی شوی ندی، بلکه په حبینو برخو او په تیره بیا په بد کرداری او بد لمنی کی د هغوی نه لا مخکی هم دی.

ولسمل صاحب باید د خپلو کلو خخه هغه هم په ۶۴کلنی کی دیر خپه نه وی، لکه چی طالبی ورونو یی په دی برخه کی هغه یوالی ندی پری. که له یوی خوا خو وری مخکی د کابل په یوه حمام کی طالبی قومندان په یو خوان هلک باندی تیری کولو باندی خپله وفاداری له «اسلام «(او پیوستن له ولسمل داسی کسانو سره وسوده، ملا سراج الدین د طالبانو لور رتبه قومندان هم چی جرمنی ته د تگ په خاطر په اسلام آباد کی ؤ، وغوشتل چی په لسن کلن «وسیم ملک» تیری وکلی خو د نوموړی په چیغو او غالمغال خلک راخبریدی او خبره پلیسو ته رسیدی او ملا سراج الدین په اخلاقی تور د له وخت لپاره د پلیسو په بند کی پریوری . (دنباله در صفحهٔ ششم)



عنوان کتاب : نانش دھید و ایمانش مېرسید نویسنده : سید طیب جواد

عالم ز نالۀ عشاق مباداخالی که خوش آهنگ وفرحبخش هوایی دارد حافظ همین بیت دلنوازحافظ شیراز رابخاطری درصدرصفحه نو شتم که نویسندهٔ عزیز وپر کار، سیدطیب جواد خودعاشق ادب ویان مؤدب و گذشته های تاریخی وعنعنوی وطن است، وبادل مالا مال محبت از جوانمردی و زندی، از کاکه های کاپل، از رندی وقلندری، ازپهلوانان و شیر مردان وطن، از شیخ ابوالحسن خرقانی وازشهرندان نسبتاً فراموش شده، خاصتاً یهودیان کهن زیستان افغانستان وبالاخیر ازنسبت فرهنگی وفننیسم اسلامی درکتاب پرمحتوایش سخن میگوبدوناله های پرعشق وفرهنگ دوستی و(نوستالوژی) وطن عزیز رادر تحریر دلپذیرش به صدامی آورد... کتابی رازیرعنوان «نانش

دھید وایمانش مېرسید» که از قصه های

شیخ خرقانیست) درنودوهشت صفحه

باهتمام حشمت الله سروری توسط

انتشارات امیری پېچاپ

رسانده است.

نویسندهٔ دانشمند طیب جواد کوشیده

است تابه فحوای چندمصرع رازق فانی

که گفته است :

ساقۀ ما ریشۀ ما برگ ما

ذره ذره هستی ما مرگ ما

جمله را مدیون آن آب و گلیم

وای اگر پیوند ما را بگسلیم

پیوندهای دبرین پراندیشه وبرعاطفه

راناگستنی وماندگار سازد...

نخستین آشنایی ام باسیدطیب جواد ازطریق رفاقت وهمفکری ام بابدر اندیشمند وعالم ونویسنده اش جناب محترم پروفیسر میرحسین شاه میسرشد، که مدتی درشورایعالی دانشگاه کابل پهلوی هم می نشستیم، دردهای مشترک داشتیم و ازسایۀ تاریک واختناق اسفناکی که فضای علمی واکادمیک رادر برمگرفت، رنج می بردیم ...

بهرحال، این آشنایی زمانیکه سیدطیب جواد باهمشیره زادهٔ عزیزم شمیم جان ازدواج نمود، به خوشاوندی رسید. به یاد هست زمانیکه جوادبیحیث سفیرافغانستان درواشنگن مقرر گردید، اقدامات ابتکاری را رویدست گرفت واز جمله تعدادی ازافغانهای مقیم واشنگن وورجینیارا جهت مشوره در راستای بهبودوضع اجتماعی واقتصادی افغانستان در یک جلسهٔ میزمدور دعوت نمود که بنده جز آن مجمع بومد، و نظریات خودراباساس تجاری که داشتم ارائه دادم. مدتی هم باجواد عزیز به دعوت کوشان عزیز جزء اعضای هیئت تحریر هفته نامهٔ وزن امید بومد.

به هرروی، مقدمۀ کتاب پرمحتوای سیدطیب جواد رانویسندهٔ چیره دست آقای سیدرضا محمدی، رئیس اتحادیۀ نویسندگان افغانستان نوشته، که فشردهٔ آنرا جهت آشنایی بیشتر خوانندگان عزیزبه مطالب مربوطۀ آن تقدیم می دارم :

چراغی زیر دامان ادب از دیده می سوزم

بساط دل همین، ازسوختن گرمست دکاش (بیدل)

آندره تار کوفسکی فلمسازمشهور روسیه فلمی داربنام (نوستالژیا)، این فلم دربارهٔ عسرتها وحرمانهای انسان فرزان درغربت سنگین روزگار جدید است. روایت دیگر ازعصر جدید چاپلین که در آن انسانها کم کم جان شنیدا وذهن کشگر خویش رابه سلطۀ روبه فرونی ماشین میبخشنند، درنوستالوژی تارکوفسکی ، اما، باید فرانژۀ چراغی رازین سوی سر دیابه آنسوی آن، بی آنکه خاموش شود ببرد. این حمل چراغ دریک ریتم کند، بارها وبارها اتفاق می افتدو همین حکایت نوستالژیست.

حکایت سید طیب جواد وفرزانه های همانند او شرح حال همین نوستالژیست. کسانیکه وطن آبیایی راترک کرده اند وترک نکرده اند، فرزانگانی که علیرغم سالهازندگی درغربت غرب، هنوز کلمات زبان مادری رابه نیکیوی می شناسندو دراستفاده از آنهاعاشقی وسواس گونه دارند، خوانند نوشته های شان چون الواحی روحانی دلنشین است، چرا که درسرداب عسرت، چراغ دانایی راباعشق ووسواس به دست گرفته اند، سرما وتلخی سرداب رابه جان میخردن تا پاسدارفضیلت باشند.

نخستین بار سیدطیب جواد را ازطریق ترجمه هایش ازشعرغرب شناختم، ترجمه ها، بی هیچ اغراقی فوق العاده بودند. بعدهاچندنوشته وگفتگو از اوراخواندم، دلبستگی ام به اویشتر شد...وقتی من به کابل آمدم اوسفیر شده بود، سفیری مؤفق وباتشخص که ادبیات وفرهنگ سرزمین مادری رامشل سیاست روز میدانست. به چندین زبان زنده تکلم میکرد، ازهرکدام ترجمه هایی داشت ودرعین حال همراه باهمسر گرامیش،دل نگران کودکان افغانستان وتنهایی های مردم بامیان بود. بعدها فرصت همنشینی باو رابافتم، فرانزه تراز آن بود که تصورمیکردم. ادبیات مدرن راخوب میشناخت وافغانستان رامشل شعرعاشقانه دوست میداشت، وحشتم وفاضل وادیب بود، به قول بیهقی والبسته هست وسال های سال بخیر بماناد .

خیلی خوشحالم که بالاخره مجموعهٔ انوشته های او در کابل چاپ می شود که هم میتواند اودلشغولی هایش رابه همگان شناساند وهم سرفصلهایی ام روایتهای مکتوب به اهل فضل عرضه میکند که دربارهٔ هر کدام میتوان به تفصیل پژوهش کرد. بطورمثال مقالهٔ اول که دربارهٔ تاریخ پهلودیان افغانستان است، سرفصلهایی ازمیحث یهودپژوهشی وهمنظور جامعه شناختی افغانستان را ارائه میکند، اینکه چطورذهنیت یهودتباری درافغانستان شکل گرفته وآنرا باتصور نژادگرایی دیگری مقایسه میکند که بعدها درافغانستان رواج یافت وروایت رسمی شد، یا نوشتهٔ بعدی که دربارهٔ رسم دیرینهٔ جوانمردی وسلوک رندی درتاریخ اجتماعی افغانستان است، چنانکه میدانیم فتوت نامه هابخشی جدی از تاریخ فرهنگی مشرق زمین است، اینکه چگونه هرصنفی آداب نامهٔ از فتوت داشته که لزوم آغاز به کار در آن صنف بوده است، ودرمنطقۀ ما بازماندهٔ عملی آن میراث تا دیرباز بانام های کاکه و داش ولوطی در جامعه باقی مانده بوده است. آقای جواد بخوبی این بحث رابخش بندی کرده است، هفت مبحث که زاویه های مختلف بحث رابررسی میکند وبعد به دوبحث جداگانه اماهمانند میپردازد: بحث رندی درفصل سوم که دربارهٔ قلندران و ملنگان وپهلوان قلم می زند.

شایدشایسته تربود که این دویحث رامقالهٔ جداگانه میکرد، چرا که بحث فتوت به تنهایی بسیارمهم ودرعین حال دراین ایام نادیده گرفته شده است. دویحث بعدی هم خیلی خوب اند. قصۀ تطور تاریخی رندی و بعدنقش اجتماعی قلندران وملنگان وپهالیل وجه بسا بشودبه آنهاعقلای مجانبین رانیز افزود. جنونمندانی که ازفراوانی خرد ودربسیار وقت ها از رندی خودرا مجنون می نمایانند تاهمسخن خویش راگفته باشندهم از آفات ارباب سلطه درامان باشند. بحث سوم معرفی فدربکو گارسیا لورکا شاعر جاودانه زبان اسپانیایی وترجمهٔ

دوسروده از اوست. هردوسروده به روانی وعاری از تکلفهای معمول ترجمه درافغانستان، برگردان شده اند، کلمات به دقت انتخاب شده اند و ریتم شعردر برگردان رعایت شده است. یحث بدی دربارهٔ زندگی وسلوک رفتاری وپنداری ابوالحسن خرقانیست، نسبتی ازعرفان و جامعه باتصوف وسیاست. اینکه چگونه میتواند عرفان درروزگار جدید، آموزه هایی جدی برای هردو گروه اهل معنا واهل دعوا داشته باشد. میحث بعدی دربارهٔ نسبت فرهنگی و فمینیسم اسلامی است. بحث با یک مقدمهٔ بی حاشیه روی شروع میشود، بعدازیک فصل بندی خوب ونثری دلنشین به شرح هر کدام، تاریخچه واتواع فمینیسم اسلامی پرداخته است، ودرعین حال ضرورت بحث رادربالای آن توضیح داده ونتیجه گیری بسیار گزیده دارد...

وبالاخره لُبلباب بحث ها، شرح حال آخرمجموعه است، خاطرهٔ با نثری فوق العاده وباستفادهٔ بجا ازاصطلاحات فرهنگ عامیانه درنثر، گزارشی ظریفانه ازوضعیت ذهنی ودوقی فضلای افغانستان درغربت غرب. نویسنده با زیرکی توصیف کرده که چگونه جانیان اصلی درجان ما نشسته اند که جهان ما مکافاتش راپس میدهد. ازتهیه مایگی وتذبذب مدعیان فضیلت پرده برداشته، حکایت همان سخنرانی آتشین فلم نوستالژی، که مجبورمیشود خودرا آتش بزندد... آدم پس ازشنیدن حرف دل خیلی ازاین فضلا چنین حالی پیدامی کندونویسنده به خوبی توانسته این حس درماندگی رانشان دهد. اینکه اینهمه بلا از آسمان برسرما نیاریده، نتیجهٔ طبیعی تأملات روشنفکرانهٔ مردم است، فلاشبک هایی که درین نوشته به روایتهای قدیمتر زده نیز هم شخصیتهای موردبحث راهبتر می شناساند وهم خودفضا رابرای خواننده عنیت می بخشد...

خلاصه اینکه، مجموعهٔ نوشته های جناب جواد، کتابی خواندنی است از دغدغه های یک روشنفکرراستین. پرداختن به همین مسایل اند که سطح عوام وخواص راروش میکند، تشخیص رازها ورویاها ومصایب یک ملت ونوشتن دربارهٔ آنها، ازطرفی چنانکه گفته شد، سرفصلهای جدی برای هرجویندهٔ معرفی درافغانستان ارائه میکند که سرمشق پژوهشهای بعدی شان باشد. هرکدام ازاین موضوعات را میتوان چندین وچند رساله کرد وامیدوارم این امرخیلی زود اتفاق یفتند. بهمان قصهٔ فلم نوستالژی برمیگردیم وفرزانۀ که چراغی رادر سردای بدست داردوباید آنرا روشن نگهدارد وباهراس ووسواس به آنسوی ببرد، چرا که سرنوشت جمعی وحافظهٔ جمعی بسته وچشم دوخته به دستهای اوست. والبته به قول رودکی:

اندر بالای سخت به دست آید فضل ویزر گواری وهشیاری

اگرבלایهای سختی که روزگاربرسرما آورده، ماراچنین پرورده، میبایستی چراغی را که سالها وقرنها، فرزانگان بسیاری به سختی روشن نگاه داشته اند، امروزنیز درروشن نگاهداشتش سعی شود. سیدطیب جواد، سهم خویش رادراین سرداب سخت، بخوبی انجام داده وهمچنان انجام میدهد.»

حال بعداز ذکرفشردهٔ مقدمهٔ آقای سیدرضا محمدی، چندمطلب دلچسبی هم ازصفحات دیگر کتاب خواندنی جواد رابه شما ارائه میدهم. درصفحهٔ ۴۳ راجع به پنج صفت جوانمردی درافغانستان چنین معلومات میدهد:

نخستین راستی پیشه کن چو نیکان از بد اندیشه کن

ز بندنفس بد آزاد بودن همیشه پاک بایدچشم ودامن

مکن بد با کسی کو باتو بد کرد تونیکی کن اگرهستی جوانمرد

ترا آنگه به آید مردی و زور که خود را کمترینی از مور

درون را پاک دار از کین مردم که کین داری نشدآین مردم

تواضع کن، تواضع برخلایق تکبر جزخدا رانیست لایق

فتوت چیست، دادخلق دادن به پای دستگیری ایستادن

لُب ولباب این است که کاکگی، سخاوت، صفا ووفاست وجان آن سینهٔ بی کینه است. دلیل آنکه صفات جوانمردی راهفتاد ودوگفته اند، قدسیت وحرمت هفتادودودرفرهنگ ودین ماست. از آن هفتادودوصفت، من چندنمونهٔ بارز آنراتم می برم: راستی، پاکی، آزادی، صبر، فقر، شکستگی، تقوا، اخلاص، شکر، توکل، رضا، جود، سخا، لطف، حرمت، تهذیب، استقامت، حیا، صدق، صفا، وفا، ایثار، فراست، همت، محبت، غیرت، شوق، انس، سروری، تمکین، تمنا، سماع و...

واینهم درصفحهٔ ۶۵کتاب جناب جواد، ترجمه اش رازیک سرود شاعر اسپانوی (فدربکو گارسیا لورکا) زیرعنوان(کسرت گسسته) به شما مطالعین گرامی امیدتقدیم می دارم :

مکت مخمور منجمد نیمهٔ ماه، شکسته است یکپارچگی شب تار را

زهکش ها، کفن لجن درتن خموشانه پرخاش می کنند

وقفه ها، مرثیه سربان سیاهی از صدا افتاده اند

در کاروانسرای کهنهٔ قریه، ساز اندوهگین از نو افتاده است

و پر تو آن ستارهٔ سیاردر پرینه، افسرده است

باد سراتاجام آسوده است، درسردابه های سیاه کوهستان

ویک سیدبار، فیساغورث یک دشت دست نخورده

دست سالخورده اش را برافراشته است، تابه صورت مهتاب بزند.

درهمین جا یادم ازچندمصراع چنگ شکستهٔ یک شاعرفارسی زبان آمد که بنده سابقا درهمین جریدهٔ وزین امید تذکردادهام :

ای چنگ شکسته نغمه کن ساز باروح شکسته شوهم آواز

دل رفت وبخون نشسته برگشت ایکاش نرفته بود از آغاز

چون تار توقلب من گسستست زین قلب گسسته نغمه ای ساز

اینک درپایان معرفی مختصریک کتاب ارزشمند وخواندنی، به آرزوی صحت وسعادت دوست وخویشاوندعزیز وگرامی ام، سیدطیب جواد، وارائه نوشتهٔ پژوهشی وتاریخی اش دربارهٔ احوال وآثارشیخ ابوالحسن خرقانی خاتمه می دهم :

«نانش دھید و ایمانش مېرسید »

هزارسال پیش درعهد و قلمروسلطان غزنه، محمودغزنوی، شیخ ابوالحسن خرقانی از سرفصا وایمان به درخاقاهش نوشته بود که «هر که دراین سرا در آید، نانش دھید وازایمانش مېرسید، چه آنکس که به درگاه حق تعالی به جان ارزد، برخوان خرقانی به نان ارزد. «هزار سال بعد که برای هرافغان فقط یاد پرحسرت آن دوران وآن مردان مانده است، ویجای آن روشن نگری وگشاده دستی، کشورهای اسلامی نمونهٔ کوته اندیشی وافراط جویی شده است، وموج قوی ازخشونت وتعصب چون طوفان ملخ که برمرزۀ سبزی یفتند، از(الف تا (یا)ی کشورهای اسلامی از(افغانستان تا یمن) رافراگرفته است. درآسیا وافریقا به پنهان ودر لفاظهٔ دین، بر بینواترین بندگان خدا دهشت وخشونت تحمیل میشود.

از اینرو، گمان کردم که شایدپیهوده نباشد تاتلاش کنم، بسیارعاجزانه برای رویدن غبارفراموشی ازچهرهٔ نورانی یک پیرطریقت ورهنورد راه راستین حقیقت، شیخ ابوالحسن خرقانی، به امیداینکه تا کیدی باشد به این نکته که این دین وآیین ما رسم دوستی، یکرنگی، یکدلی، آزادی، وارستگی ویپوستگی است نه«تمکب»«افراط جویی ودهشت افگنی.

یک : زادگاه —ابوالحسن علی بن جعفر خرقانی، درسال ۳۵۲هجری (۹۶۲ م) درقریۀ خرقان (به وزن سمنگان) از توابع بسطام که یکی از(دنباله در ص۸)

الحاج عبدالخالق بقایی پامیرزاد
سویدن
یادی از کاکه های مشهور کابل زمین و رونق باغ لطیف در شهدای صالحین

کاکه های شهرمانند کاکه تیون، کاکه سلور، کاکه سمیع ودیگر هم مسلکان شان بادستارهای مشهدی وپشاوری، شاهلای راهراه وخوشرنگ مشرقی، پیزارهای اوگی پت یا کفشهای زری یاموزه های گل میخدار، بالکه های شان ازبالا به پایین می خرامیدند وپراک میگفتند، ولغاز میخواندند (لغاز همان کلمهٔ نغزاست). طنبور، دمبوره، غیچک، چنگ دهنی، زیربغلی، دایره (دف) توله(نی) ورباب از آلات موسیقی رایج روزبود، طبله وهارمونیه نومود شده بود.

چلم چی هابا قلیان خود که اغلب از نی هاسورخانه های آنهابا سیم نازک وموره های رنگۀ تزیین می بود، صدا میزدند تازه چلم، چلم چلم چیزی بازار بتان گشتی... سپس قوغ آتش را که اغلب از زعال ارچه می بود، تازه میکردند تا دودآن مشتری را بیشترلب کند. چلم کشهانی چلم را لای لبها گذاشته بایک نفس دود آنرا فرومیبردند وقسمتی از آن را اذهن و دماغ بیرون میکشیدند، غلغل وقفلل شیشه های چلم نظرها را بیشتر جلب میکردند، همینکه یکی دودمیکشید، به دیگری میداد، همین طور نوبت به نوبت دورمیزد. گویا این بیت مناسب حال آنها گفته شده:

ما ازلب قلیان کسی کام گرفتیم آخر زلبش بوسه به پیغام گرفتیم
کسانی که اهل درد بودند تلی ازچرس یعنی حشیش راهۀ سرخانهٔ چلم می گذاشتند، حلقه را گرم میکردند، پف مینمودندوبه قول خودشان کیف می گرفتند و سیر درملکوت میکردند. چرسی هاچه دردمانهٔ جبهٔ شهدای صالحین یا محل دیگر حلقهٔ خاصی ترتیب میدادند ودایره وار می نشستند. یکی ازتفرجگاههای آنان باغ لطیف بود، همان باغی که برایش عوام این منظومه راساخته بودند: شرشۀ او، کش کدن گو، همان گوشهٔ پیتو، بخدا باغ لطیف است به خدا باغ لطیف است ! پیش ازدود کردن، یکی ازحریف هاازجایش بلندشده میگفت: پره پره ! دومی میگفت جان پره، سومی صدامیکرد هر کس که بدمی بره، چهارمی جواب میداد سرنبره ! بازهم هر کدام باآزخود صدامیکردند: با باباقوی مستان، دور قبرت گلستان، هم بهار هم زمستان ! بعضی شان میگفتند: شاخ جوانیت نشکنه، اسپت بدری نخوره، بختت جوان، تیغت برآن، پرتو فلنگ ملنگه !

در گوشه های دیگر جبه، شادی وانها(میمونی ها) دعانویس ها تعویذ و شویست میدادند وفالین ها فال میدیدند، ادعای گشایش میکردند و بخت بسته را بازمینمودند! سعدونحس راتعین میکردند. بچه های شوخ آنهارا اذیت کرده میگفتند : فال تو فال اس، خوردن تو نان ودال اس، بینی تو پرواره، خدا تره برداره !

درمحیطی این چنین ودر گوشهٔ دیگر، مردم دور خرسی که خوی و منش آدمی دارد جمع میشدند. صاحب خرس، این حیوان باهوشتر از سایرچارپایان رابه رقص می آورد وبچه هابه شوخی مییرداختند ومی گفتند خرسه ده رقص آوردیم ! هفت صدسال پیش مولینای بلخ یتی به این مضمون دارد :

به هنگامه بتان آرم ز رقصش محتشم باشم

بعضی ازروستایان به جمع مردم پیوسته ودوغ تازه، جواری(ذرت —بلال) عرضه کرده صدامیزدند: دوغ تازه، دوغ مسکه بی. کسی که جواری میفروخت این منظومه رامی خواند : جواری جان جواری، چوببکت پر مرواری، چقدر مزه داره، آغا ببر جواری. (این منظومه زده بیت است.)

گاهی هم صدای گندنه والا وکهنهٔ زری کو، از کوی وبرزن بگوش میرسید که می خواندند: گندنه اوی، گل سرشوی، تارهای کجی میخرین اوی، گشنیز تازه، پاک وخوشوی ! زن خانه: او گندنه والا ییاکمی بالا ! بعضی هام پکوره، کرایی، شش کباب، دل وجگر، پلاو تولکی (پلاوی که باوزن میفروختند، درتینگ ها ومجمع هاو کرایی ها به فروش می رسید.

چوری فروشها، روی چادرخود چوری رنگارنگ رازبفچه هاکشیده وهمواری کردند، دستهای شان پراز چوری میبود. صایب در همین باره گفته است:

سیه چوری بدست آن نگار نازنین دیدم

به شاخ صندلی پیچیده ماری عنبرین دیدم
همین چوری فروشها بودند که درمینابازار هندوستان دل جهانگیر پادشاه هند رابورده بود که بی اختیار میگفت:

مینا! که خون شددلم ازدوری او من یار غمز دست مهجوری او
در آیینۀ چرخ نه قوس قزح ست عکسی ست نمایان شده ازچوری او
یکی دیگر ازتفریحات مردم کابل واطراف آن کاغذپرانی است که غالباً بالای بام هاو تپه های سرسزصورت میگیرد، خصوصاً این سرگرمی درموسم بهار به درجهٔ اعلی می درخشد.

رسن، یکی ازسرگرمی های دیگر مردم مابودکه چوبهای درازی رابه صورت پایه درزمین گورمیکردند، طایها و رسنها را به یکدیگرنصب میکردند ویکتفر دارباز باچوب دست روی رسن راه میرفت حتی گاهی باچشم بسته که امروز شکل پیشرفتهٔ آنرا درسرس هامیمینم. این چنین کس را(غازی) میگفتند.

(وضاحتی ازجانب تلخیص کننده): سروده کهنه زری کو وسرودهٔ گندنه والا، هشتادسال قبل از امروز درمین شهریان کابل رواج داشت وتوسط هنرمندی بنام (هالال) خوانده می شد. هال درحالیکه خربطه های مملو از گندنهٔ شسته وباک دردست میداشت ودردست دیگرش نمونهٔ از اسباب کهنهٔ منزل میبود، دریازهاو کوجه های کابل راه می پیمود وصدامیزد: کهنهٔ زری کو های ! زنان آواز اورا می شنیدند و نزدیک میطبلیدندش وازنزدش گندنه میخریدند باسباب کهنهٔ خانه را به نو تبدیل می نمودند. اینک مشاهده کردیم که یکسال قبل هنرمندمشهور کشور فرهاد دریا سرودهٔ کهنهٔ زری کو رادر دهمین جشنوارهٔ بین المللی شبکهٔ تلویزیون آریانا درشهر زیبای دهلی، پایتخت هندوستان هزارافرهنگ، باسبک و شیوهٔ جدید ومنحصربه خودش موفقانه اجرا نمودوبه آن روح وروان تازهبخشید ودرجهان پرآوازه وماندگار ساخت.

دربالا یادی ازباغ لطیف کابل کردم، بجا می نمایدتادریابان این نوشتار سرگذشت آن باغ را ازقلم عزیزالرحمن حیدری دراینجاقل کنم :

اینک داستان باغ لطیف خدمت شاعریزان طور مختصربیان میگردد تا نوجوانان وجوانان ما که درعالم غربت ودوری ازوطن بسرمیرند و گاهگاهی آهنگ باغ لطیف رابه آوازهنرمندخوب کشور، (مرحوم) استاد (عبدالجلیل) زلاند میشنوند، بداندد که لطیف کی بودواین باغ در کجاموقیعت داشت : این باغ در نزدیکی بالاحصار کابل ودرآغازشهدای صالحین موقعیت داشت وازطرف کرنیل عبداللطیف خان بنایافته بود. کرنیل عبداللطیف ازقبیلۀ مونداصالمسکونهٔ شالیرغزنه بود.انسان خوش مشرب وداری رتبهٔ کرنیلی بودازین جهت به کرنیل لطیف مشهوربود. (دنباله درصفحهٔ هشتم)

انجنیر عبدالصبور فروزان

نیو جرسی

تلویزیون ژوندن

مظهر تعصب زبانی و قومگرایی درافغانستان

درین بخش ازسلسله نوشتارها، بازم به موند می پردام: محمد گل مومند شخص ظالم، مزور، فاقد عاطفهٔ انسانی ورده صفتی بود که باعلم و فرهنگ و تمدن بشری که مربوط اقوام دیگر، بجز قوم پشتون بود، دشمنی دیوانه وار میوزید. او بیشتر به یک حیوان درنده خوشباهت داشت تا به یک انسان . به استاد ازامعال و کرده هایش سینهٔ او از ترس خداخالی بودودستهایش باخون هزاران هزارانسان مومن و بیگانه آلوده ! تأسف است که آبدۀ در چهارراهی بلخ باستان که زادگاه بزرگترین دانشمندان، فلاسفه، اطباء، شعراء ونویسندگان است که شهرت جهانی وتاریخی دارند، به نام فاسدانسانی بالین دنائت ودون همتی نامگذاری میشود. این توطئه زادۀ افکار حلقۀ متعصب وقومگرایی است که بیشتر آن درقصر ریاست جمهوری بوده وشامل حنیف اتمر خادیت، فاروق وردک، اکرم خیلواک، اسماعیل یون، واحد طاقت، اشرف غنی احمد زی، حامد کرزی، فیوم کوچی، امرخیل، کریم خرم ودیگران میباشد.

اگر چه برای ولایت بلخ که گهواره و جانیگاه بزرگان جهانی علم و فلسفه و ادب ودانش چون مولیناجلال الدین محمد بلخی، ابوعلی سینای بلخی، ناصر خسرو بلخی، رابعۀ بلخی، دقیقی بلخی وصدهانن دیگری باشد، یک توهین واهانت بزرگی است که جایی وچهارراهی بنام انسان درنده خو وفرهنگ ستیزی چون محمد گل مومند نامگذاری میشود، ولی اینکار زمینهٔ آنرامساعد میسازد تا یاد این ظالم وددمنش را در خاطره های مردم علم پرور بلخ زنده سازد ویا دیدن آن آبدۀ و گذراز آن چهارراهی، نفرین ولعت به او نثار نمایند، تاباشد که به حکم قرآن مجید(فباعو بغضب علی غضب) گردد. بعضا به این فکر اند که محمد گل مومند تحت تأثیر چنگیز رفته وبیرومکنب او بود، ولی این طرزدیدسؤال برانگیز است چون چنگیز وهنر با همه بدی هایش شخص شجاع وغیرتمندی بودند، اما محمد گل مومند از این دو صفت کاملاً مبرا بود و کسی بود که اصلاً شخصیتی نداشت. او یک انسان ظالم، بزدل، خیانت پیشه ومزوری بود که شیوۀ ظلم و بیباد راز هرجا واز هر کسی که می بود می آموخت و بکار میبرد. مثلاً زمانیکه امیر عبدالرحمن خان در میمنه وفاریاب حمله کرد به اندازهٔ مردم آندیار را قتل عام نمود که از کشته پشته ساخته بود و در قتل وخونریزی نه مرد رامیشناخت نه زن را، نه طفل راونه پیر و جوان را. اوبه اندازهٔ مردم بیگانه آن سرزمین کشت که در کوچه هاو خیابانهای آن تنهای بیسر وسرهای بی تن به صد ها هزار هالافتیده بود. در کوچه هاو خیابانهای آن خون میجوشید ودر خانه هاماتم بود. هر کی رامی دیدند سربزند، زنها مردان پسر وناتوان رادر جاههای انداختند حتی سرنن هارا چون نمونۀ بیغیرتی خشک تراشیدند، به عفت وآبروی دختران بالغ ونوبالغ تجاوز کردند، سینهٔ زنها رامی بردند، حتی به زنها و اطفالی که قرآن مجید رابه او پیش کردند وامان خواستند، رحم نکرد به قرآن مجید بیرحمی کرد، پروای قرآن رانمود و آن زنها واطفال قرآن بدست را قتل عام نمود.

محمد گل مومندعین همین شرارتهاوددمنشی های عبدالرحمن خان رابر مردم شمالی روا داشت. چون اهل خانوادهٔ یحیی (برادران دیره دونی) پشتوانۀ مردمی نداشتند، یگانه مردمی که از آنها حمایت میکردند، عدۀ از پشتونهای قبایلی بودند و سایر اقوام کشور بالین خانواده واین خانواده با سایر اقوام کشور دشمن بودند، لذا محمد گل مومند که شخص دلخواهشان برای برآوردن اهداف شوم آنها بود و بعد از قتل عام مردم شمالی اورابه صفحات شمال کشور مؤظف ساختند تا هر آنچه ظلم و بیدادی که بلد بود بر مردم آندیار که هنوز خاطره های ظلم و بیداد عبدالرحماتحانی در آنها نیامده نیافته بود، وادارد وایشانرا به اندازهٔ زیر شکنجه وظلم خردو خمیر سازد که دیگر کسی توان بلند کردن سر و یاری بلند کردن آواز شانرا نداشته باشند.

حکومت آن زمان(دورۀ سلطنت نادر وظاهر) محمد گل مومند رابرای تحقق سه هدف به شمال کشور که از امنۀ قدیم بنام ترکستان بیادمیشد ویکی از بلاد های پرفیض و علم پرور سرزمین خراسان بود، فرستاد: اول سرکوبی مردم آن مرز و بوم، دوم از بین بردن فرهنگ غنی و تمدن تاریخی آن مناطق وسوم تحمیل حاکمیت پشتونهابرایشندگان بومی آن ساحات . مومند از عمل زشت به آتش کشیدن کنب، آثار خطی وقلمی مردم آندیار که به زبانهای مردم آن نوشته شده بودن واز جمله آثار گرانبها وارزشمند علمی ودانشی آن مردم بودند، که نظیر آنها را نمیتوان در جای دیگر جهان پیدا کرد آغاز نمود.

وقتی که متعلم مکنب بوم، از یک مادر باعظمت اندخویی که شوهرش قربانی شکنجه های مومند شده بود و خودش بادو طفل یتیم و کوچکش از ظلم واستبداد مومند خانه و کاشانۀ خود را واز اندخوی فرار کرده وبه مزارشریف پناه برده بود، وما آن زن دلبر و شاهت را آپه صدا میکردیم، شنیده ام که درختسین آوانی که محمد گل مومند به میمنه رسید، با ترویر وفریب مردم آندیار رادر بازار سر پوشیدۀ اندخوی جمع کرد، چون زبان اوزبیککی رادر زمانیکه در ترکیه تحصیل می کرد آموخته بود، با مردم به زبان اوزبیککی حرف زد تا اعتماد ایشانرا حاصل نماید وبرایشان گفت هرچی کتاب وآثار فلفی وخطی که در خانه های خود دارید، بیاورید و تحویل دولت کنسید تا برای شما کتابخانۀ ساخته شود همه کتابها ونسخ خطی در آنجا محفوظ باشند واز حیف ومیل شدن آنها خودداری شود. مردم پاک طینت میمنه که همه جوانمرد، سخی باهمت بالا و علم پرور اند، گفته های این انسان حیلہ گر مکار راباور کردند واز صدق دل آنچه کتاب قلمی ونسخ خطی که هر کدام سابقه و ارزشهای خاص داشتند وحاصل اندیشه های دانشمندان وعلمای آندیار بودند وحتی از نگاه مالی نیز کسی نمیتوانست ارزش وبهای آنها را تخمین نمایند، از هر خانه جمع کردند وبه مومند به امید اینکه او کتابخانه میسازد و آن کتابها در آنجا محفوظ می ماند، تسلیم کردند .

این مادر داغ دیدهٔ اندخویی (آپه) میگفت برای اینکه همه کتب ونسخ خطی مردم میمنه وفاریاب جمع شده باشد، مومند بعد از جمع آوری رایگان، اعلان کرد که برای هر نسخه و کتاب خطی که آورده شود پول نقد پرداخته میشود، برای اینکه آنها در کتابخانه ایکه در نظر گرفته شده است محفوظ بمانند. بالاین تزویر، مردم حتی آن کتابها ونسخه های خطی وقلمی را که پربهارترین آثار هم از نگاه علمی ومعنوی وهم ازدیدگاه ارزشهای پولی بودند، آوردند و تسلیم محمد گل مومند کردند، که بعدها معلوم شد که برای آنها پول ناچیزی وحت هیچ پول پرداخت نشد. وقتی همه کتابها جمع شدند، نفرهای محمد گل مومند همهٔ آنها را با یی پروایی ویی احترامی در پشت الاغهای روز بازار در محل بازار سر پوشیده اندخوی آوردند و در محضر عام آنها را چون متاع بی ارزش بابیعرتی ویی حرمتی انباشتند. بعدا چونکی ومیزی بالای آنها گذاشتند. مردم حیرت زده بودند ونمی دانستند که چرا آن گنجینه های پر بهای شانرا که سالها آنها را دلربای دستمالهای ابریشی باحرمت واحترام نگهداری نموده بودند، بالین بیعرتی ویی احترامی ورق ورق وپاره پاره شده بروی خاک چون متاع بی ارزش بابیی اعتنائی وبیحیالی انباشته اند. بگو مگوی زیادی درین مردم بود.

شمارۀ ۱۰۲۹

چون مردم اوزبیک وترکمن پاکستان، ساده دل وخوش قلب وصادق مزاج اند، هرگز در فکر شان نمی گنجید که مومند تزویر کرده باشد، ولی اکثراً غم وغصۀ فراوانی داشتند، چون آن کتابها ونسخ خطی نزدشان خیلی عزیز ودوستداشتنی بودند، سالهای سال همدم آنها وزیب وشیرینی محافل وشب نشینی های شان بودند و برایشان طاقف فرسا بود که آنها را به چنان حالت زار ویی احترامی ببینند. غم واندوه در سینه آنها یاد میشد ونمی دانستند که بازی از چه قرار است.

پس از ساعتی محمد گل مومند شاید با جند تن پشتونهای ناقل که حاضر باشاهی او بود دندودر عقیش حرکت میکردند پدیدار شد، مردم حیرت زده منتظر بودند که چه واقع میشود. مومند بالای هریک از کتابهایکایک قدم های نجس خود را گذاشت وطوری بالای کتابها حرکت میکرد که آنها پاره پاره میشدند. این عمل مومند نه تنها آن کنب ونسخ نایب و پر ارزش را توه توه نمیکرد بلکه قلب کسانی که این صحنه رانظار می کردند نیز توه توه نمود وحتی بعضی هاز تماشای این صحنۀ دلخراش غش کرده به زمین خوردند وغم وغصه قلب همه راحزین وجریحه دار ساخت. این کتابها شامل مسایل دینی، علمی، داستانی، عرفانی، تاریخی، شعر، فلسفه، ساینس وطبابت وتفاسیر قرآن شریف واحادیث پیامبر(ص)، حکایات وزندگینامه های اولیا وشاهکارهای آنها بودند. هریک ازین کتابها ونسخه های اصلی قلمی با ثنواصفت پروردگار لایزال ودرودیه روان پاک پیامبرگرامی اسلام آغاز شده بود که شیوۀ نویسندگان ودانشمندان خراسانی میباشد.

بعدا محمد گل مومند چون نمرود بالای چوکی نشست وبرای اینکه مردم آندیار را که اکثراً تاجیک واوزبیک وترکمن اند توهین نموده باشد، صدا کرد که اینها درزیریای من چیست؟ مردم گفتند کتاب است ونسخه های قلمی، باز صدازد اینباه کدام زبان است؟ مردم گفتند به زبان ترکمن واوزبیک. مومند گفت زبان اوزبیک وترکمن زبان مغل است وزبان بیگانه است و زبان ماو زبان وطن ما پشتو است! امر کرد بالای کتابهایل پیاشد وخود گوگرد زد و کتابها آتش گرفت. صحنۀ دلخراشی بود ومردم گریه میکردند ودانستند که مومند شاید تزویر کرد وآن مردم پاکدل به گفته های او باور کرده بودند و او آنها را شاد داد بود.

دود غلیظ از لابلای کتابها و درد وغم واندوه از سینه های مردم برخاسته وفضای بازار اندخوی را دلگیر واندوهگین ساخته بود. یکی از ریش سفیدان آن محل که از دیدن این صحنه سخت ملول شده بود، باصدای که آلوده به غم واندوه بود، در حالیکه اشک از چشمانش سرازیر میشد به زبان ترکیمنی گفت: آخر محمد گل مومند توا ز خدا بترس وفکر کن که چه جنابت و گناهی کردی، تو کتابهایی را در دادی که همهٔ آنها آیات قرآن، نام خدا ونام پیامبر راداشتند، تودر روز آخرت نزد خدا چه جواب میدهی؟ «هومند که زبان ترکمنی رامیدانست فوراً امر کرد که آن مرد ریش سفید رالت وکوب وبه دار بیاویزند. مردۀ آن مرد برای روزها در حلقۀ دار در بازار اندخوی بود تا عبرتی برای دیگران گردد. سپس محمد گل مومند خدا نا ترس بی دین ویی فرهنگ امر کرد تا همه مردمی که در آنجا بودند وچین و گویچه به تن داشتند، آستین های چین و دامن گویچه های ایشان را قیچی نمایند و همه آنها را در آتش انداخت تا یکجا با کتابها بسوزند. بدین ترتیب مومند جنایتکارو حیوان صفت توهین بزرگی به لباس، عنعنه و فرهنگ مردم آندیار کرد وبه لباسی توهین کرد که لباس مولانا جلال الدین بلخی بود، لباس ابوعلی سینای بلخی بود، لباس ناصر خسرو بلخی بود، لباس ابوریحان بیرونی بود. مولینا جلال الدین محمد بلخی، آن ابر مرد جهان تا وقتنی زنده بود در همه عمر چین در شانۀ و گویچه در تن داشت .

آپه، آن زن با عظمت اندخویی که از دوستان فامیل مایود، میگفت که شوهرم به خانه آمد سخت آزرده وملول ودلگیر بود، چشمانش پر اشک بود و از آنچه بسرش آمده بود ازمن واولادها یم حجالت میکشید، ومتواتر میگفت مرگ به مراتب بهتر ازین رسوائی ویی آبرویی است. غم وغصه شوهرم رابیمار کرد، چندی نگذشت که نفرهای محمد گل مومند آمدند و زمین وخانه ویاغ مارا به یک غلجی که به زبان(دغۀ) گپ میزد، دادند. شوهرم مقاومت کرد و در زیر مرشت ولگد نفرهای مومند جان داد و من هر دو طفل خود را گرفته فرار کردم که اولادها یم رانشکند وبه مزارشریف به درگاه شاه اولیاء پناه بردم .

این داستان غم انگیز راسالیان قبل از زبان آن بانوی غنیف اندخویی که چون مادر برای من عزیز ومهربان بود، وگاهگاهی در مزارشریف مهمان اومی شدم شنیده ام. نمی دالم که او هنوز زنده است وباه رحمت حق پیوسته، اما داستان وغم وغصه اش رابه شما دوستان بیان کردم، تا حقش رابجا کرد وصدایش رابه مردم رسانده باشم، ونیز گوشۀ دیگر از جنایات محمد گل مومند ملعون وخبت طینت سیاه او، و درجۀ شقاوتش رادر قورمستی پشتونی ثبت تاریخ مردم مظلوم کشورم کرده باشم. / (دنباله دارد)

(دنباله ازستون سوم)
صدجندان دیگر بگفتند، او گفت مرا مهمی است پیش او، تا نشان دادند. چون به درخانۀ اُورسید پیری دید نشست، پسری آمد پیش او— صاحب جمال—و صراحی و پیاله ای پیش او نهاده، و نور از روی اومی ریخت. در آمد وسلام کرد و بنشست. شیخ یوسف درسخن آمد وچنان کلمات عالی بگفت که بو عثمان متحیر شد. پس گفت: ای خواجه از برای خدای، باچنین کلماتی وچنین مشاهده ای، این چه حال است که تو داری؟ خسر و آمدرد؟ یوسف گفت: این امرد پسر من است—و کم کس دارند که او پسر من است — وقرآش می آموزم. دراین گلخن صراحی افتاده بود، برداشتم وپاک بشستم وپر آب کردم که هر که آب خواهد بازخورد— که کوزه نداشتم. عثمان گفت: از برای خدای، چرا چنین می کنی تا مردمان می گویند آنچه می گویند؟ یوسف گفت: از برای آن می کنم تا هیچ کس کنیزک ترک، به معتندی به خانۀ من نفرستد ! عثمان چون این شنید در پای شیخ افتاد ودانست که این مرد درجۀ بلند دارد. / (دنباله دارد)

مخمس بر غزل امیر خسرو دهلوی
سروۀ میرزا عبدالغفور یعقوبی
غم صدخزان کنسیدم که بهار خواهی آمد
ز نگه نبستم که نگار خواهی آمد
به هجوم یقاراری چه قرار خواهی آمد
خیرم رسیده امشب که نگار خواهی آمد
سرم فلای راهی که سوار خواهی آمد
بت بی مثال قدرت می چرخ لامکلم
به قلت فلما سرم به ر هت تار جاتم
ز تب فراق رویت شب وروز در فنام
به لیم رسیده جاتم تو یا که زنده ماتم
پس از آنکه من نمانم به چه کار خواهی آمد
چو بود بدم زلفت سر عاشقان مکلف
به شرار وصل سوز تن انتظار چون خف
بخیال چشم شوخت همه صیدها کشدصف
همه آهوان صحرا سرخود نهاده بر کف
به امید آنکه روزی به شکار خواهی آمد
ز در تو برنگردم به سرم چو تیغ رانند
به سرشکسته آیم چو مرا به ب نماند
و گرم برای وصلت دوجهان ستم کشاند
غم وغصه فرات بکنم چنانکه نماند
مگر ز پخت روزی به کار خواهی آمد
تک و تاز عشق دار در حرم حسن فرمان
طرب وصال آرد پیش پلای هجران
تویی آنکه مینمای تب درخوش در مان
کشتی که عشق دار دنگلاردت بدینسان
به جلزه گریایی به مزار خواهی آمد

بت جان جلودلم سخن رقیب مشنو
به حرم دل خرامان دمی از در کرم شو
دو جهان وجان یازد به تو یعقوبی یک دو
به یک آمدن بردی دل وجان و صبر خسرو
چه شود اگر بدینسان دو سه بار خواهی آمد

نصیر احمد رازی

سدنی — آسترالیا

داستانهای همسو با تصوف (۲۲)

قَوّال : درجلد اول کتاب فرهنگ نوربخش، قوال اینگونه معنا شده: قوال کسی راگویند که اشعار صوفیان رادر مجالس سماع با آواز مخصوص و حال ویژه میخواند وصوفیان به آهنگ او سماع میکنند. معمولاً قوالها هم دف میزنند وهم میخوانند.
براین اساس، قوال همان کسی است که در مجالس صوفیانه مسئولیت اجرای موسیقی برعهدهٔ اوست.
او مجری موسیقی خاتقاهی است. اما امروزه این واژه در کنار معنای گسترده اش که تمام خوانندگان ونوازندگان مجالس صوفیانه را در اقصی نقاط جهان دربرمیگیرد، به نوعی موسیقی نیز اطلاق میشود که توسط گروهی از موسیقی دانان کشورهای هندوستان وپاکستان، ودرین دودهٔ اخیر در افغانستان اجرا میشود. موسیقی ساده وجذاب قولان افغانستان وپاکستان از آنچنان ظرافت های برخوردار است که میتوان گفت آنها زیباترین نوع موسیقی عرفانی راه جهانیان هدیه کرده اند. آنها با سازهای اندک اما به شدت موثر خود ویا بیانی عاشقانه به نوعی موسیقی بدون مرزدست یافته اند.

قولایی که شکلی از موسیقی عرفانی است، مانند بسیاری از اشکال اجرایی آن در گوشه و کنار جهان همواره موردی برای بحث میان اهل شریعت وصوفیان بوده است. بعضی ظهور این نوع موسیقی راه زمان امیر خسرو دهلی-۱۲۵۳-۱۳۲۵ ه نسبت میدهند. امیر خسرو دهلوی علاوه بر آنکه یک صوفی بود، فردی شاعر وموسیقیدان باتبحری برموسیقی هند و افغانستان بود، از ویژگی مهم فورم های موسیقی وی، ترانه وقوال است. او دوازده جوان را گرد آورد و دانش ابتدایی قولایی راه آنها آموخت. با این حال مدارکی نیز وجود دارد که نشان میدهد قولایی به پیش از امیر خسرو باز میگردد. پیران بزرگ سلسله های چشتیه و سهروردیه در جنوب آسیا از تحسین کنندگان قولایی بوده اند، و گفته میشود که قطب الدین بختیار «کاکای» در سال ۵۱۳۶ ه هنگام خلسه ودر یک مراسم قولایی خرقه تهی کرد. جنبش چشتیه سماع راه قولایی مبدل کردند، به طوریکه خواجه معین الدین چشتی تحت تأثیر موسیقی قولایی کاملاً از هوش می رفته است.

همچنین افرادی چون عبدالقادر گیلانی به اهمیت سماع در مجالس خود پی برده بودند، آنها موسیقی رادر جهت ارتقای ارزشهای فرهنگی مردم شبه قاره و همینطور تبلیغ اسلام وارهائه توصیه های مذهبی بطور گسترده بکار میگرفتند. مراسم آنها معمولاً روزهای پنجشنبه در مکان خاص انجام شده ودر طی آن قولان در گروههای که افراد آن زوج بودند، در مراسمی صوفیانه توسط موسیقی، جشنی روحانی به پامیکردند. امروز هم این مراسم تغییر نکرده، اما تعداد افراد قوال به یازده نفر مبدل شده است. تا پایان قرن یازده هجری، سماع جلسهٔ روحانی بود وقوال سعی داشت خودش را بافضاهای مرموزی مرتبط ساخته وبه کمک غفلت از خود به حق نزدیک گردد. در این مجلس صوفیانه افراد به گردهم نشسته همراه باتعمق، با گوش سپردن به موسیقی، به تدریج مغلوب خلسه میشدند و از طریق همین موسیقی، آرامش وتعادلی بدست می آمد که شخص رابه هدف والایش نزدیک میکرد. قوال کار موسیقی اش را با انتقال پیام های مذهبی آغاز کرد. تنها از دهۀ پنجاه قرن گذشته بود که قوال توانست از مذهب جدا شده ودر دو جنبۀ غیر مذهبی هنر وایجاد رابطهٔ حسی با شنونده اش، آنها هم در سطحی گسترده ترو بصورت اجرای روی صحنه گام بردارد.

این تحولات در وهلهٔ اول نتیجۀ تلاش (نصرت فتح علی)خان بود. قولایی در زمان اوبه اوج شکوفایی معنوی اش دست یافت. موثرترین نکتهٔ که در مورد کار این استاد بی نظیر گفته اند اینست که در موسیقی، سر خداوند مستقیماً جان آدمی را هدف قرار داده است. او توانست موسیقی قولایی راه صورت هنری منسجم به جهانیان عرضه دارد. پس از او برادران (صبری) هم در جهت جدایی قوالی ومذهب قدم های اساسی برداشتند.

سازهای قولان منحصر میشوده هارمونیه که از قرن شانزدهم میلادی توسط پرتگالی ها وارد هند شده بود وقوالان صدای کششی آنرابرای کار خود بسیار مناسب یافتند، همچنان طبله، سارنگ و طوله یا نی . به خوانندۀ اول مهری می گویند، اودر گروه جایگاه مهمی داراست وهم زمان باخواندن به نواختن ساز نیز مشغول است .

نشستن قولان بر روی صحنه هم از فورم خاصی پیروی میکند که نسبت به گذشته تغییراتی یافته است. سابقاً آنها در مراسم خود به شیوۀ خاتقاهی دور هم می نشستند. امروزه که اجرا بر روی ستیز انجام میشود، خوانندۀ اصلی، مهری، سمت راست وخواننده های کمکی سمت چپ میشینند. یک خواننده هم برای مواقع ضروری در کنار آنها جای میگیرد ونوازندۀ طبله در پشت این فرد می نشیند. بطور کلی این موسیقی محلی ومردمی است. آموزش آن به صورت سینه به سینه بوده واز پدران به پسران رسیده وهمگان امکان دستیابی به آموزش آنرا ندارند.

بدیهی است که با توجه به قوانین اسلامی وجایگاه مردسالارانه، زنان حق شرکت در موسیقی مذهبی رانداشته اند، واین امر تا به امروز نیز در میان قولان رعایت شده است. برنامۀ یک قوال را با واژهٔ سفر معنا میکنند، اوشونده اش رابا خود همراه کرده وبه سفری دور ودراز میرسد، سفر زمانی میسر است که نوازنده شنونده اش را در حالت خلسه فرو برده باشد. خلسه ایکه موسیقی قوال ایجاد میکند، به کمک ابزاری قوی ایجاد میشود که در طول قرن‌ها در جهت وحدت وبگانگی دلهافورم گرفته است. شنونده باحرکتی ملایم درسرویدن خود به حال سماع از خود بیخود میگردد. رسیدن به این درجه نیربستگی به حال هر شخص دارد، هر چند تأثیر در مورد همگان یکسان نیست، اما هر شنونده به اندازهٔ ظرفیت وجودی خود وحال واراده به معرفتی دست یافته ازین سفر حاصلی بدست می آورد. تغییر سطح آگاهی به منظور پذیرش هرچه بیشتر محتوا یکی از مهمترین اهداف قوال می باشد.

خواندن اشعار مولینا با زبان فارسی وپاکستانیهاو هندها بهالجهٔ خاص خودشان، ذهن رابه سوی وحدت جهانی عرفان میکشانند.

داستان: قُل است که در نیشاپور بازرگانی کنیز کی ترک داشت — ده هزار دینار خرید — و غریبی داشت در شهری دیگر. خواست که شتابان برود ومال خود را از وی بستاند. ودر نیشاپور بر کس اعتماد نداشت که کنیزک رابه وی بسپارد. پیش بو عثمان حیری آمد و حال باز نمود. بو عثمان نمی پذیرفت، بازرگان شفاعت بسیار کرد و گفت: در حرم خود او را راه ده که هر چه زودتر باز آیم. القصه قبول کرد. آن بازرگان برفت، بو عثمان رابی اختیار نظر بر آن کنیزک افتاد و عاشق او شد، چنان بی طاقف گشت، ندانست که چه کند. برخاست ویش شیخ خود ابو حفص حداد رفت. ابو حفص اورا گفت: تو راهه ری می بایدشد، پیش یوسف بن الحسین. بو عثمان در حال عزم عراق کرد، چون به ری رسید، مقام یوسف حسین پرسید، گفتند: آن زندیق مباهی راجه می کنی؟ تو اهل صلاح می نمایی، تورا صحبت او زیان دارد. از این نوع چندی بگفتند، بو عثمان از آمدن پشیمان شد، باز گشت. چون به نیشاپور آمد، بو حفص گفت: یوسف حسن رادیدی؟ گفت: نه. گفت چرا؟ حال باز گفت که شنیدم او مردی چنین است، نرفتم و باز آمدم. بو حفص گفت: باز گرد واو را ببین. بو عثمان باز گشت و به ری آمد و خانۀ او پرسید. (دنباله در ستون دوم)

کا که تیغون

هامبورگ

باستان‌شناسی پارلمان

دانشمندان غربی به جهر اعلام می کنند که از دید فقه‌ال لغت، اصل و ریشه کلمهٔ «پارلمان» کاملاً اروپایی بوده و در زبان‌های آسیایی این کلمه تا یک قرن پیش به چشم نخورده است.

قبل از اینکه به بحث علمی در این مورد شروع کنیم، به جواب این عالم نمایان باید گفت که یک چنین ادعایی برخاسته از خودخواهی ارو ستنریستی و پان امریکانستی می‌باشد و هدف آن نیز چیز دیگری جز بستن هر چیز به ناف امریکا و اروپا نیست.

یک حکایت مشهور است که اگر با آن آشنا باشید پشت ورق را خوانده ایدو اگر هم نباشید لطفاً برای حفظ منافع ملی با آن آشنا شوید:

حکایت: «آورده‌اند که درشش کروهی غزنین حمامی بود که شستگاه مردان حق گشته و اما غزونیان را در شهرت آن شستگاه عمومی گپ‌ها و سخن‌ها بودی که گو یا آن جایگاه، سنگین بوده و محل عبور اجنه و شیشک و مادر آل باشد و چنین گفتند که کیسه مالان را در گلخن آن «سرپرایز»های به نظر رسیده که از هیبت آنها، سگان داخلی عوعو و سگان خارجی عف‌عف کردن گرفتندی. لیکن ابوالفضل بیهقی با این نظر ریش موافقت نجنبانیدی و هم بدین سبب در تاریخ خود ذکر این حمام نیاوردی.

از قضاوروزی سلطان در آن حمام شد واز زیر عینک ذره‌بینی دید مردی به غایت خوش سیماسیمگون پیکر و نورانی نظر به او دیده و سوبش هی تبسمی که کاملاً خالی از اشارات اروتیک بود می‌نماید. گفت: کیستی ای نیکو شمایل و خوش خصایل؟ گفت: شیطان.

گفت: لاحول، شیطان را بردیوارهای حمام‌ها نقش کرده‌اند، خیلی مهیب و بدشکل وو حشتناک است. گفت: تخیر، شیطان منم که می‌بینی.

گفت: پس از چه ترا چنان زشت نقش کرده‌اند؟ گفت: چه گویم، قلم در کف دشمن است، هر چه خواهد کشد وچنان که خواهد کشد.»

بدبختانه که این طرزا استدلال برای دانشمندان غربی کمی کهنه وازمود افتاده معلوم میشود. باینکه انگلیسی‌ها خود همیشه گفته‌اند که **bold is gold** اما این گفته را فقط برای مقاصد موردنظر خود استفاده میکنند و بس.

در گرما گرم حوادث پارلمان خیز اخیر مجله نیو یارک تایمز برای آنکه نشان دهد کی مرهون احسان کیست، مقالهٔ به چاپ رسانید که لب و لباب آن جز تکرار مکررات آشنا، چیزی بیشتر نیست:

«... راست گپ این است که اگر شما چند ماه یا خدای نخواسته چند سالی دست به جستجو و پایه پژوهش بزنیدو خداوند حوصله تحقیق برای شما ارزانی فرماید و حکومت پاسپورت خارجی شما را نادیده گرفته و معاش داخلی شما را قطع نکند و محکمهٔ عالی شمارا به علت کدام گناه کرده و یا نکردهٔ کبیره از یک پا آویزان نکند به یقین کشف خواهید کرد که کلمهٔ پارلمان، اصلاً از یخ و ریشه واساس یک کلمهٔ اصیل و سچ و سرة آفغانی نیست...»

برخی‌ها حتی از اینکه ما این گفته را مورد بحث قرار می‌دهیم شاید دلخور شده واین کار را حمله بر تاریخ فرهنگ پنج هزار سالهٔ ما بدانند. این‌ها بعد از کسب پنج هزار سال تجربه و فرهنگ و اندوختن پنج هزار سال تاریخ، کمی کوتاه نظری نموده و می‌ترسند که خدای نخواسته کس نگوید که چون ما کلمهٔ پارلمان را در زبان خود نداشته‌ایم، پس باید خود پارلمان را نیز نداشته‌باشیم. خدمت این دوستان عرض شود که ییحوصلگیِ خوب نیست نوشته راتا آخریخوانید. مایک عمر در این راه قلم و قدم زده‌ایم و خوب میدانیم که کی چه داشته و امروز چه دارد. در غیر آن اگر عصبانی هستید بگوید که اصلاً به کس چه که فلاَن کس در قدیم فلاَن چیز را داشته یا نداشته است.

از طرف دیگر امروز در عصر جهانی شدن، معیارها جهانی شده‌اند و ارزشها بردارنده میان باشندگان زمین تقسیم می‌شوند. ببینید، طالب‌ها با تمام اختلافهای که با امریکا داشتند از تکنالوژی‌شان مثلاً از راکت‌های رهبری شده زمین به زمین وحتی راکت‌های – نعوذبالله – زمین به هوا یا چهرهٔ حق به جانب استفاده میکردند همچنانکه آقای بوش یا همه تقاونهای که با اسامه بن لادن دارد، از شیوهٔ منسوب به او فیض برده و استفاده از آنرا باریخی اصلاحات پست‌مدریستی حتی مسلم خود می‌دانند.

ازین حرف‌ها که بگذریم می‌رسیم به اصل گپ که همانا تحقیق در مورد قدامت پارلمان و کلمهٔ پارلمان باشد گفتنی است که ما جانب اختصار را مراعات کرده‌ایم ورنه در چنته ما حرف نوی نیست که نیست.

حفریات پارلمانی: اگر چه نشانه‌های آغازین دموکراسی را در پادشاهی کیومرث که اول ملوک عجم بود باید جست ولی برای اثبات تدویر پارلمان، پیش از پادشاهی جمشید، هیچ اسنادعقلی و نقلی موجود نیستند.

قدیم‌ترین مأخذی که «پارلمان» در آن ذکر شده شاهنامه فردوسی می باشد. جان کلام این است که بیشترین اشارات و واضح‌ترین کنایات در مورد پارلمان در بخش اساطیری شاهنامه یافت میشود که از جمله پادشاهی جمشید را نیز در بر می‌گیرد. با این استدلال دشمن کوب ما هر عقل سلیم و هر آدم با معرفت بدون گرفتن هیچ نوع کمک از کامپیو تر، میتواند خود به تنهایی سابقه طولانی پارلمان را در سرزمین‌های ما محاسبه کند. این را هم باید اضافه کنیم که بنا بر شرایط اساطیری آن زمان، پارلمان نیز شکل اساطیری داشته است. پیش از آنکه به نقل از یکی از قسمت‌های موردنظر خود بپردازیم برای احتیاط ناگزیریم این نکته را بیفزاییم که ابوالقاسم فردوسی در زمان حیات خود متهم به زرتشتی بودن بوده‌است از همینجاست که لحن این ابیات کمی تند به نظر می‌آیند:

چنین گفت جمشید، آن زنده‌یاد
به عهدم است این که آمد بدید
تو انا بود هر که دانا بود
سر مردمان را چه ماری گزید
یکی جنگ‌سالاری با و سر
دگر بوده سگ شوی در باختر
یکی طالب طالب است و ترور
همه در بزرگی ز نسل کیان
بناهای آباد گردد خراب
نقاب

چنین برنوشند بر جام جم
نشند تا همی کاردانی کنند
پارلمانی کنند

چنین گفت رستم به آن بی کتاب
من و گرز و میدان و افراسیاب
تا امروزی بیشتر تذکره نویسان مییندارند که همین اشارات پر شور فردوسی در مورد پارلمان بوده که سبب برهم خوردن روابط اش با دربار غزونیان گردیده است. مگر تاریخ مسعودی که مشهور به تاریخ بیهقی است درین مورد به وضاحت پرده از روی حقایق تاریخی برمی‌دارد و از بحث ودیالوگ درین مورد در زمانی یاد میکند که چندان به موجودیت تساهل و تسامح و شکییایی شهرت ندارد:

«و من که ابوالفضلم از رسول خلافت امریکا شنیدم که سلطان از جامعهٔ مدنی و پارلمان وطنی صحبت می‌فرمود که استادم بونصر مشکان عطسه‌ها زد و اشک خوشحالی بر دامن چکانید و روی گردانید و زبان خاموشانید و هیچ نگفت که دانایان خود دانند که پارلمان داشتن، شاخک چسپاندن است بر جان جور.»

یک نکته جالب که علما در آن زیاد دقت نکرده‌اند این است که ذکر خیر پارلمان در شعر بیشتر از نثر، شده و دلیلش این است که ما شعر راعزیز تر از نثر می‌داریم. پس آنچه را دوست تر داریم در شعر می‌آریم که چنین است که پارلمان را در شعر بیشتر از نثر داشته‌ایم.

این حرف‌های دانشمندان رقیب که گویا واژه‌های مثل پارلمان، دمو کراسی، آزادی بیان، جامعهٔ مدنی و جندتای دیگر به دلایل سیاسی و اجتماعی و روانی در بسیاری از اوزان عروضی نمی‌گنجد، کاملاً بی‌پایه و فاقد اساسات علمی می‌باشد که یک نظر اجمالی درین تحقیق دست داشته، بر تمام ادعا‌های آنها خط بطلان می‌کشد.

برای اینکه از اصل مطلب دور نرویم سراغ مولانا را می‌گیریم که از بلخ تا قونیه مرهٔ تبعیدهای فراوان را چشید تا سرانجام چند تا شعرش در امریکاترجمه و چاپ شود و هیچ هم بعید نمی‌نماید که در این حادثات پارلمان خواهی‌های اوتقش داشته باشند. دردفت‌ر اول مثنوی مولوی یک حکایت آمده که نشان می‌دهد عرفای مانیزی توجّه به مسایل پارلمانی نبوده‌اند:

گفت کرزی، کا که تیغون را که هی
یک خبر دارم تو ای فرخنده پی
پارلمان آمد به کشور پارلمان
در جواش گفت آن نامهربان
چون بگفتی، پس بگویم، درمیپچ
گر نیایی ما که تنها می‌رویم
ما ز بلاییم و بالا می‌رویم
پس بگویم پارلمان را صد سلام
در نیابد حال پخته هیچ خام
من خبر کردم ترا ای بی خبر
ای برادر غم نداری بز بخر
از مسایل مهم پارلمان شناسی مسئله روبرو شدن مولانا، عارف جهانگرد و خانه‌بدوش، با سعدی متفکر گلستانی و بوستانی می‌باشد. این پرسش عظیم که چرا این دو پارلمان شاس هم‌روز گاریا وجودیکه هر دو در مورد پارلمان بحث کرده‌اند، باهم ندیده و ملاقات نکرده‌اند همچنان حل نشده باقی مانده‌است. برخلاف فردوسی که به مسایل قومی و فرقی در پارلمان علاقه‌مند بود، سعدی بیشتر دلبسته به مسایل جنسی می‌باشد. برای سعدی تفکیک جنس مرد و زن فراتر از هنگامه سازی‌های مورد توجّهٔ غرب مطرح است. سعدی برای اینکه بر اهمیت پارلمان تأکید بیشتر نموده‌باشد، نام اثر خود را بوستان گذاشته و با ایجاد نوعی تناسب میان پارلمان و بوستان خواسته که یک ذهنیت مثبت در مورد پارلمان بوجود بیاورد:

شنیدم که در پارلمان عجم
رهٔ نیکمردان آزاده را
مبادا رودمردی در آن سرای
ز جنس سیه‌سر گزیدند، زود
بود

بود از علامات آخر زمان
چنان قیط سالی شد اندروطن
زن و پارلمان وای بر روز ما
چه خوش گفت دانای دانسته راز
بنی آدم اعضای یکدیگرند
اگر چه از نگاه قدّم زمانی لازم بود اولتر از نظامی بگویم اما از نظامی از این جهت پس تر از سعدی سخن می‌گویم که او بسیار به خوشباشی و عیش وعشق پرداخته و بدتر که تمام این‌ها را برای دیگران نیز توصیه کرده است. برای حفظ عفت کلام درین بحث به آن نمونه از شعر نظامی توجّه کرده‌ایم که در آن از چند وجون عشق و خوشباشی و طلب خوشی اّقتدار ها اثر نیست.

با آنکه در آغاز این مناظره، نظامی رک و راست اندیشه‌های پارلمانی خود را بسط و توسعه نداده ولی ابیات بایانی این مناظره کاملاً واضح و آشکار از فهم و درک عمیق عصر و زمان او و بیان شفاف و روشن خود او از این سنت دیرینه، حکایت دارد. بدلیل داخل شدن در بحث پارلمان است که حریفان به جای خسمهٔ نظامی، خسمهٔ خبیثه گفته‌اند و احساسات نادمو کراتیک خود را ارضاً کرده‌اند:

نخستین بار گفتش کز کجایی؟
بگفت آنجابه صنعت در چه کوشند؟
بگفتا این ولی شرط ادب نیست
بگفتا دیو با دیوانه جوشد
خروشد؟

بگفتا ازدمو کراسی چه گوئی
بگفتا ما که داریم و نمردیم
خوردیم

بگفتا با زمان ناساز گاری
بگفتا از سیاست می گریزی
بگفت از عقل هم گاهی شیدیدی؟
بگفتا پارلمان را می شناسند
بگفتا بر چه خندم ای برادر
بگفتا پرسش اما پارلمان است
بگفتا حالش امروز چونتست
بگفتا گفته‌هایت گشته ابتر
بگفت اندیشه‌ات آشفته باشد
بگفتا هست مستی، مست بی می
بگفتا این چنین دیوانه تا کی
بگفت این جمله میگوئی بیایی
بگفتا تن تن تن، تنی تنی تنی
از ارکان اصلی شعر کلاسیک ما، شمس الدین محمد حافظ، کسی است که تنها با ذکر موهوم و مجهول از پارلمان بسنده کرده و ظاهراً چندان گرد آن نگشته. این گپ مانند روز روشن است که بحث در مورد پارلمان در عصر حافظ از بدیهیات به شمار می‌رفته زیرا بلند بودن سطح فرهنگ اندیشه و تفکر ازسویی ویا گرفتن دمو کراسی از سویی، دیگر از وضاحت و شامل مسایل روزمره بوده‌اند که حافظ لازم نمی‌دیده به آغشته شدن با آنها سطح شعر خود را از اثر به حضيض بکشاند. این نکته در مورد حافظ روشن نیست که او تنها به تحصیلات دانشگاهی اکتفا کرده و یا اینکه بعداً شامل پوهنتون نیز گشته ولی حدسیات موثق این فرض را صد در صده اثبات میرسانند که چون او واژه دولت را استفاده کرده‌است پس حتما می دانسته که در دولت‌های مدرن، پیشبرد امور بدون پارلمان ناممکن است. و چون این حقیقت را می دانسته پس حتما پارلمان به شکل استعاری در کلامش مزوج می‌باشد و ما تا هنوز به کشف این فراروایت عظیم موفق نگردیده بودیم. آنچه را گفته آمدیم تماما بر اساس این بیت حضرت حافظ بوده است:

اگر چه دولت ازاین کار سخت ییزا راست

خداش اجر دهد هر که مردم آزار است

بیان استعاری حافظ گویا در کلام بیدل به اوج خود رسیده و این بزرگمرد را

شرح اشتراک هفته نامهٔ امید

ایالات متحده: ۶ ماه (۴۰)دالر = یکسال (۸۰) دالر

کانادا: ۶ ماه (۴۵) دالر = یکسال (۹۰) دالر

سایر کشورها: ۶ ماه (۵۰) دالر = یکسال (۱۰۰)دالر

Omaid Weekly
2002 Mayflower Dr.
Woodbridge, VA 22192 U.S.A.
Tel/Fax : (703) 491-6321
Email: mkqawi471@gmail.com

حسن ولسمل ... (دنباله از صفحهٔ ششم)

کوشیده بدون استفاده از یوقانه (کاندوم) عمل لواطت انجام دهد و در آخر با استفاده از یوقانه تاحدی به داخل ... پسرچه پیش رفته وبا حرکات متواتر انزال صورت گرفته است.

توضیحات عارض که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته است، باتحقیقی که آمرپلیس (تبری میلاند) در همان روز از او گرفته بود صدق میکند.
همچنان معاینات سرطیب (هیل تسفولد) که در همان روز در مرکز داکتران خدمتی (لکو کتا) در اسلو صورت گرفته بود تصدیق میکند، و یوقانه بامحتوای مواد انزالی که توسط تخنیکرهای جنایی در روزواقعه از بیرون همان تھکرای بدست آمده، کاملاً مؤید قضیه میباشد. وعلاوه برآن اتجنیر (ب ام) از طب عدلی از طریق معاینات (دی آن آ) توضیح میدهد که اجزای مخلوط در ... عارض دیده شده که مربوط به متهم (محمدحسن ولسمل) میباشد.

تعیین درجهٔ جزا : محکمه به این نظراست که تجاوز جنسی علیه اطفال باید مورد جزای سخت قرار گیرد. (محمدحسن ولسمل) متهم علیه یک طفل خوشبور عمل فجیع لواطت را با ایجاد ترس و وحشت دراو انجام داده است. جزای لواطت کمتر از جزای زن نیست. محکمه به این نظراست که چنین اعمال باید باعکس العمل شدید قانونی مواجه گردد. عارض میگود که او ازین بابت در مکتب توهین و تحقیر شده وبه همین علت به مکتب دیگر نقل مکان کرد. عارض مانند دیگر اطفال ۱۴–۱۵ساله در مرحلهٔ حساس وضررپذیر رشد وانکشاف قرار داشته ومادر و پدر اندرش نیز تایید میکنند که اوبعد از این حادثه دچار کم خوایی شدید گردیده و خواهیهای وحشتناک می بیند. اینکه چه تأثیرید وعوارض ناشی از این واقعه آیندهٔ او را متأثر خواهد ساخت، فعلاً معلوم نیست . علت اینکه عارض امروز در یک مکتب اختصاصی در(اولنسر) برده شده، برای محکمه اسناد تحریری ارائه نشده، بنااً محکمه دلیلی ندارد که این نقل مکانی رابه حادثهٔ تجاوز نسبت دهد.

با تعیین جزا باید تاکید کرد که این نوع تجاوز به تجاوز جبری شباهت دارد، چون عارض راضی شده بود که متهم به دنبه اش دست بزند، اما کاریشتر از آن صورت گرفت، بچه ترسیده بود، دروازه قفل بود ومتهم از شانه های بچه سخت محکم گرفته بود. مدعی العموم ده ماه حبس را برای (محمدحسن ولسمل) متهم تقاضا نمود. محکمه متیقن نبود، تمام اسناد ولایلی که اثبات تجرم راتا یید میکرد باید درجهٔ جزا سنگینتر می بود، ولی ازسوی دیگر عدم آشنایی کامل متهم به زبان نارویژی عامل غلط فهمی در نوع رضایت بین عارض ومتهم بوده باشد. لذا محکمه به اساس این اندک تردیدی که در موضوع وجود دارد، پیشنهاد مدعی العموم را با کسر ۲۹ روز ايام توقیف تأیید میکند.

تقاضای پرداخت خساره: مدعی العموم تقاضانموده که باید(محمدحسن ولسمل) متهم به پرداخت سی هزار کرون به عارض محکوم گردد، محکمه بادر نظر داشت اذیتی که عارض در جریان این عمل وعوارض بعدی آن متحمل شده، این مبلغ را جبران مناسب دانسته تایید میکند.

مصارف جریان دعوی : مدعی العموم تقاضانموده که محمدحسن ولسمل متهم باید به پرداخت مصارف جریان دعوی محکوم گردد. محکمه تایید میکند که متهم مبلغ دوهزار کرون از این بابت بپردازد. فیصلهٔ محکمه متفق الرأی است.

حکم محکمه :
۱– محمدحسن ولسمل متولد اول می ۱۹۳۶ به اساس بنداول مادهٔ ۱۹۶ قانون جزا به ده ماه حبس با کسر ۲۶ روز ايام توقیف محکوم میگردد.

۲– محمدحسن ولسمل به پرداخت مبلغ ۳۰هزار کرون نارویژی به **Truls Karling** محکوم میگردد که تاملدت دوهفته از تاریخ ابلاغ حکم محکمه پرداخته شود.

۳ محمدحسن ولسمل به پرداخت مبلغ دوهزار کرون به دولت از بابت مصارف جریان دعوی محکوم میشود. / پایان محاکمه

رئیس محکمه: قاضی شهر **Thorleif Waalor**

معاونین قضاة: **Pal Anders Nordyi** **Gunn****Martha Londalen**

در جنبهٔ تأثیر خود به بند کشیده که برای خاکیان همچون ما، فهم و درک افاضات او محال و دور از دسترس گردیده است، ولی در اثر سختکوشی‌ها دریکی از آثار چاپ نشده بیدل غزلی بدست آمد که تا اندازهٔ فهما و مهمتر از آن پارلمان آشنا بود که به تشریح پارلمان و کار پارلمان می‌پرداخت.

شاعر آیینه هامیدانسته که مؤ من آیینه مؤ من است ولی مابا وجود اندیشه کردن و خطر کردن تاحال ندانسته‌ایم که ارتباط میان موتیف های اصلی شعر یعنی پارلمان، آیینه و خر چیست؟ آیا چنین ارتباطی تنها امروزی است یاخیر؟ آیا موجودیت آیینه در پارلمان به مسایل ملی ماطلمه وارد میکند؟ آبابهت‌راست در پارلمان در آیینه نگاه نکنند؟ آیا فقط اعضای پارلمان با آیینه مشکل دارند یا دیگران نیز؟

با وجود این ابهامات بیدل با پارلمان برخورد کاملاً دمو کراتیک و مدرن داشته و اعضای پارلمان راملزم به گفتن حقایق وواقعیتهامیدانند. البته بیدل بعوض «پارلمان» کلمه «پارلمنت» را استفاده کرده که شکل انگلیسی شده کلمه پارلمان است. این کار نشان میدهد که بیدل از کمینی هند شرقی متأثر بوده وشاید همین سهولت در تأثیر پذیری از زبان انگلیسی باشد که جمعی بدین عقیده‌اند که بیدل اصلاً کاملاً از افغانستان بوده است. درینجا چون منظور ما پژوهش میباشد ما همان کلمه اصیل پارلمان راجایگزین پارلمنت کرده‌ایم:

هر جا که پارلمان است، بی دردسر نباشد
گو یادمو کراسی ارث پدر نباشد
در پارلمان رسیدم ، کار عجیب بدیدم
آواز خلق باشد ، اما نفر نباشد
باید میان یاران ما و شما نگویم
هر کسه کربیند گوید که خر نباشد

این چیست کیست بیدل آیینه رانان کن
آیینه های ما را تاب نظر نباشد

بیشتر از این درین مبحث نمی‌پیچیم چون خردمندان گفته‌اند، چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است هر چه این بحث را بیشتر بسط و توسعه بدهیم یم آن می‌رود که تخصصی تر شده و از سطح فهم خالصان نیز فراتر رود که چنین مباد.

ببحث حسن ختام از علامهٔ زمان حضرت کا که تیغون، اثری را تقدیم جهانیان می‌داریم که برهان قاطع است بر علیه آنانی که ما را پارلمان ستیز (دنباله در صفحهٔ ۸)

کتاب (یادداشت‌های استادخلیل الله خلیلی) توسط بانوماری خلیلی ناصری و آقای افضل ناصری،به تازگی به زبان انگلیسی ترجمه شده است. علاقمندان میتوانند یک نسخهٔ انرا از مرجع ذیل بدست بیاورند :
Memoirs of Khalilullah Khalili: An Afghan Philosopher Poet – A Conversation with his Daughter, Marie (ISBN-13: 978-0615889726, 554 pages, \$19.99) is available in paperback in English and Persian at www.amazon.com.

معرفی کتاب ...
(دنباله ازصفحهٔ چهارم)

مرکز مهم صوفیه ودر گستردهٔ امپراتوری غزنهٔ آزمان بود، به دنیا آمد. به روایت بیشتر تذکره ها، در سال۴۲۵هجر(۱۰۳۳م) به عمر هفتاد و سه سالگی در هانجا از فانی به باقی رفت. شیخ فریدالدین عطار در مصیبت نامه، عمر خرقانی را بیشتر از شصت سال گفته است :

گفت الهی روز و شب در کل حال جستم پید او پنهان شصت سال

بسطام یکی از ماهواره های روشن تصوف است که بر مدار بلخ که زمانی مرکز تصوف در کهکشان زبان فارسی بود، می چرخید. بلخ بامی ازدیرباز، از زمان زردشت و شاید فراتر از آن، آتشکدهٔ گرم و پربر کنی بوده است که شعله های روش حق و حقیقت جویی را در دل و گل مردم و کشور ما گرم نگه میداشته است. (در تذکره های قدیم، بلخ را گاهی بامی می نوشتند که مراد آن بلخ بامیان یا بلخ بامیانی است، این اصل که ام البیاد یا مادر شهرها به نسبتش به بامیان افتخار میکرده است، نه تنها نمایانگر اهمیت و قدامت بامیان است، بل نفوذ طریقه های کهن عرفانی و اشراقی بودایی را از طریق بامیان به پرورشگاه تصوف اسلامی در بلخ، نیز می رساند).

در بلخ در نیمهٔ دوم قرن هجری صوفیان و سالکان نامداری چون ابراهیم ادهم و شفیق بلخی نهال جوان تصوف اسلامی را بر خاک کهن که از رسوب افکار زردشتی و بودایی غنی بود، غرس کردند. صوفیان فارسی زبان همه از بخارا تا دکن و از کاشغر تا ارض روم از آن جوی آب می خوردند که از سرچشمه های زلال بلخ می آمده است و درست مثل جوانمردی و فتوت که جلوه هایی از آن در فرهنگهای شرق و غرب دیده میشود.

دو: پیر و مرشد–مولانا عبدالرحمن جامی، در فتحات الاس می نویسد که پیر و مراد خرقانی بایزید بسطامی بوده است. نفوذ سلطان العارفین، بایزید بسطامی در احوال و آثار و افکار خرقانی کاملاً مشهود و محسوس است. اما این ادعا که خرقانی مرید بسطامی بوده است، احتمالاً موجه نیست زیرا ازین شعر مولانا بلخی برمی آید که خرقانی سالها پس از مرگ بسطامی (و یقولی شصت سال بعد) تولد شده است :

بو الحسن بعد از وفات بایزید از پس آن سال ها آمد پدید

در عرفان شرط ارادت این است که مرید بدون واسطه از مراد کسب فیض نماید. چون خرقانی و بسطامی در یک عصر نرخته اند، از پیر و پیری و مریدی آنها ممکن نیست. در طریقت از راه مطالعهٔ احوال و آثار نمی توان یکی را پیر خواند. روایت مکرر است که خرقانی از دست ابو العباس قصاب آملی خر قه پوشیده است؛ با در نظر داشت شهرت و مقام خرقانی، اگر بسطامی زنده می بود، بدون شک خرقانی به جای آملی از سلطان العارفین خر قه می گرفت.

پدر خرقانی دهقان بود و خود او باغبان، و به روایتی هم خر نبنده کسی که جار بایان راه کرابه و اجاره میدهد) بوده است. صوفیان اکثراً دنبال کار و زندگی مادی را یله نکرده هر دم از راه کسب حلال، نان میخوردند. گویند شمس تبریزی برای امرار معاش بند تنبان می یافت. شهرت خرقانی در دوران حیاتش بر همه کرانه های امپراتوری گستردهٔ غزنه رسیده بود. چنانکه اکثر شاعران، متصوفان و دانشمندان از آن دوران به دیدن خرقانی به قریهٔ کوچک زادگاه او رفته اند.

سه : دیدارهای تاریخی – دولتشاه سمرقندی، در تذکره اش ماجرای دیدار فیلسوف و شاعر و متفکر آزادهٔ این سرزمین، ناصر خسرو بلخی را با خرقانی به تفصیل آورده است. بوعلی سینا و سلطان محمود غزنوی (به شرحی که خواهد آمد) به زیارت خرقانی رفته اند. عارف و متصوف نامدار هرات خواجه عبدالله انصاری در مناجات و مقالاتش از مشرف شدن به بارگاه خرقانی با افتخار یاد میکند و خرقانی را استاد و مراد خود می خواند : «عبدالله مردی بود بیابانی، میرفت به طلب آب زندگانی، ناگاه رسید به شیخ ابو الحسن خرقانی، دید چشمهٔ آب زندگانی، چندان خورد که گشت فانی، که نه عبدالله ماند و نه خرقانی.
»

نجم الدین رازی، صاحب مرصادالعباد مینویسد که نقل است که شیخ ابو سعید ابوالخیر گفته است که من خشت خام بودم، چون به خرقان رسیدم گوهر شدم . احمد بن جلال الدین محمد خوافیدر مجمل فصیحی داستان سفر فرزند نامور این خطه، بوعلی سینا راه خرقان برای دیدار خرقانی آورده است: «بوعلی سینه‌به آوازهٔ شیخ قصد خرقان کرد، چون برواق شیخ آمد به هیبه(هیزم کشی) رفته بود. پرسید که شیخ کجاست؟ زنش گفت که آن زندیق کذاب راجه می کنی، و شیخ را بسی جفا گفت. بوعلی عزم صحرا کرد و شیخ را دید که خرواری هیزم بردوش شیر نهاده، تعجب که خرقانی چگونه بر هژر هیزم بار میکند، اما در خانه با آن همسر جفا کار میکشد. خرقانی گفت تا ما بار چنان گرگی (همسر) رانکشیم، شیر بار مارانی کشد. «روانی از این داستان را مولوی منظوم ساخته، در مثنوی : رفت درویشی ز شهر تالقان بهر صیت بو الحسن به خرقان این رفتار خرقانی، در جامعهٔ مردسالار، زمانیکه سخت گرفتن بر زنان و فرودستان مایهٔ مردی و مباهات بود، بسیار کم نظیر و پسندیده است گویند بوعلی سینه‌با خرقانی به خلوت رفت و چون از خلوت برآمد، مریدان شیخ از بوعلی سینا پرسیدند که مراد ما را چگونه یافتی؟ این سینه‌جاواب داد: «آنچه را که من میدانم او میداند و چون از شیخ پرسیدند که بوعلی سینا را چگونه یافتی؟ گفت آنچه را که ما می بینم او میداند. «این روایت را در مورد خلوت ابن سینا بابو سعید ابوالخیر نیز آورده اند.

چهار: آیین و روش – آیین خرقانی، که همان اسلام آشنا و اصیل خود ماست، عشق است به آفریدگار و آفریده. این عشق فردی، انحصاری، مکتب و در محدودهٔ قومی، نژادی و زبانی نیست، بلکه همگانی است و ایشاری. انزوا و گوشه نشینی نیست، دهشت، شراوت و شرافگنی نیست، سختگیری و تندگویی و تبهکاری نیست، نرم است و گیرنده و آفرینند. پرتعصب، کوته بین و رشک آلود نیست، بلکه پاک است و پالایشگر. عشق والای انسان به انسان در هیئت تجلی خداست، دیدن عکس (او) در آیینۀ انسان و مردمان است، عشقی که اسلام و طریقت خرقانی می آموزد به همه انسانها، بی تفاوت از سیاه و سفید. به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

The Most Widely Read Afghan Publication in the World

Volume 25, Issue No. 1029 , February 9, 2017, ISSN 1098-8777

Founder, Publisher & Editor-in-Chief: Mohammad Qawi Koshan
2002 Mayflower Dr. Woodbridge, VA 22192 U.S.A.

Tel/fax:(703) 491-6321 Email : mkqawi471@gmail.com

او دیگری رابه مرگ تهدید نمی کند، فانی خویشتن را برای بقای دیگرانی می خوهند. آتش نمی افکنند، که میخواهد آتش عقوبت همه انسانها را به جان بخرد تا دیگری رنج نبیند. چنانچه خرقانی گوید: «کاشکی در بدل همه خلق من بپردی تا خلق را مرگ نبایستی دید، کاشکی حساب عقوبت همه خلق مرا گردی تا ایشان را دروزخ نبایستی دید. «وباز جای دیگر گوید: «اگر از ترکستان تابه شام کسی را خاری در انگشت شود، آن انگشت از آن من است و اگر از صبح تا شام کسی را قدم در سنگ آید، زیان آن مراست.»

پنج: رفتار با حاکم –سلطان غزنه، محمود دینز باخدم و حشم به دیدار خرقانی به روستای زادگاه او رفت. در این دیدار که آنرا از زبان شیخ فریدالدین عطار (تولد ۵۲۳ه ج، وفات ۶۲۷در آشوب مغل) در اثر گزیده اش، تذکره الاولیاحکایت خواهم کرد، صوفی زاده و درویش شیفتهٔ ما، به سلطان درسی از عزت نفس و شفقت داد. پادشاه پیام فرستاد که خرقانی را بگویند که سلطان برای تو از غزنین بدینجا آمد، تو نیز برای دیدار او از خاقانه به خیمهٔ او درآی. رسول را گفت اگر نیامد، این آیت را بر او بخوان: اطیعو الله و اطیعو الرسول واولی الامر منکم . رسول پیام بگزارد. خرقانی گفت: «محمود را بگویند که چنان دراطیعو الله مشغولم که دراطیعو الرسول خجالت دارم تاجه رسد به اولی الامر.
» رسول پیامدوبه محمود بازگفت. محمود در اراقت آمدو گفت بر خیزید که خود را تاجا شویم. چون محمود از در خاقانه در آمد و سلام کرد، خرقانی جواب داد اما بر پناخت، اما آنگاه که سلطان از حجرهٔ خرقانی قصد بر آمدن کرد، خرقانی تادم در بر آمد و خر قهٔ خود را به پادشاه داد. سلطان گفت: چون آمدم توجه نکردی، حالا بر سر راه من بلند میشوی. خرقانی گفت: توبه رعونت پادشاهی به کلبهٔ من آمدی و حالا بافتکار درویشی میروی، پروای پادشاهی ترا ندارم، اما پاس درویشی ترا دارم.

عطار در جای دیگری می نویسد که در سونات چون به سلطان محمود یم آن چیره شد که شکست خواهد خورد، از اسب فرود آمد و در گوشه ای شدو آن خر قه را که خرقانی به او داده بود به تن کردو لشکر اسلام ظفر یافت.

مولانا عبدالرحمن جامی گفته است:

بکش لباس رعونت که شیخ خرقان ستاده خر قه به کف بهری لباسان است
داستان دیدار محمود و خرقانی را عطار در الهی نامه به نظم شیوایی در کشیده است :

مگر محمود می آمد ز راهی در آمد پیش خرقانی به گاهی
در دوران محمود که جماعتی از شاعران عزت نفس و وقارشان زیر پای می گذاشتند با بوسهٔ مدح بر چکمهٔ سلطان زنده، صوفی ساده و پشیمینه پوش که از قید تعلق و تملق آزاد و شعارش این بود که «چون بامداد بر خیزم و دریند آن باشم که چطور سروری به دل برادری برسانم «این کمال کرامت و مؤفقیت بود که پادشاه به در خاقانه او آید .

شش: آثار – در کتاب نورالعلوم که منسوب به خرقانی و یکی از شاگردهای او ست و در این اواخر از روی نسخهٔ منحصربه فردی که در (برتش موزیم، انگلستان) بوده چاپ شده است (متأسفانه بخش هایی از این نسخه افتاده و از میان رفته است)، حکایتهاو سخنها ی نغزی از خرقانی آمده، که من چندتای آنرا که بیانگر عشق او به آفریدگار و نمایانگر آزادگی و نوع دوستی اوست، در اینجا می آورم :

نقل است که خرقانی چهل شب سر به بالین نهاده و نماز صبح را با وضوی خفتن خواندی. شبی آواز آمد که «خرقانی خواهی که آنچه از تو دانیم با خلق گویم تا سنگسارت کنند! «شیخ پاسخ داد که بار خدایا میخواهی که آنچه از رحمت تو میدانم واز کرم تومی بینم با خلق گویم تا هیچکس دیگر سجده نکند ! آواز آمد که ای ابو الحسن نه از تو، نه از ما !

از خرقانی پرسیدند که خدادر ادر کجادی؟ گفت در آنجا که خود را ندیدم. کسی به حج میرفت، خرقانی از او پرسید که بهر چه و کی روی، جواب داد که خدا را طلب میکنم. گفت مگر خدای خراسان راجه شد که بر حجاز باید شد ؟

فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی، صاحب مجمل فصیحی، حکایت میکند که خرقانی روزی در باغ کار میکرد و ویل میزد. ناگه گنجی یافت، روی همه طلاها و جواهر دوباره خاک ریخت و روی به آسمان کرد و گفت که الهی من به زر و سیم از چون تو خداوندی بر نگر دم.

از میان صدها گفتهٔ آن پیر صاحب دل، این چند تا مخصوص بر دل من نشست است : «خدا یا هر چه تو یامن گویی من با خلق تو گویم و هر چه تو به من دهی من خلق ترا دهم. الهی بهتر نبود تادوزخ و بهشت نبود تا پدید آمدی که خدا پرست کیست. دین را از شیطان آفکند فتنه نیست که از دو طایفه استک یکی علمایی که بر دنیا حریص باشند و دیگر زاهدی که از علم بی بهره باشند. خدایا غریب را در خاقانه من مرگ مده که ابو الحسن طاقت مرگ غریب ندارد.
»

خرقانی به عمر ۷۳ سالگی در روز عاشورا وفات کرد و عطار مینویسد که وصیت کرده بود: «قبیر ما سی گز فرو تر برید که روا و ادب نباشد که خاک من از کسی بالاتر بود.
»

خرقانی به گمان اغلب صاحب دیوانی بوده است که متأسفانه ضایع شده است یا حالا در دسترس نیست. از او فقط چند شعر که نمونهٔ کلام بختهٔ او در تذکره های قدیمی آمده، که یکی از آنها این است :

اسرار از ل را نه تودانی و نه من این حرف معبانه تو خوانی و نه من هست در پس پرده گفتگوی من و تو گر پرده بر افکنده تومانی و نه من به امید خواندن آثار بیشتر دانشمندر جند جناب سید طیب جواد هستیم. /

یلدی از کاکه های قدیم ...
(دنباله ازصفحهٔ چهارم)

کرنیل لطیف دردوران جوانی در هنگامی که امیر محمد افضل خان هنوز به امارت نرسیده بود، و از طرف پدرش فرمانروای کل صفحات ترکستان بود، به رتبهٔ کپتانی رسید که موصوف در تو پخانهٔ حضور به صفت فرماندانان ایفای وظیفه میکرد. چندی بعد به رتبهٔ کرنیلی رسید که تازمان حکومت امیر عبدالرحمن خان به همین رتبه باقی ماند.

بابه قدرت رسیدن عبدالرحمن خان، عبداللطیف خان، برادر بزرگش عبدالقادر خان و پسر بزرگش عبدالسلام خان یکی پی دیگر بین سالهای ۱۳۰۶ - ۱۳۰۸ ه ق محبوس گردیدند. تا اینکه در زندان جان باختند و در همین باغ دفن شدند، که اکنون

خاطرات استادان و شاگردان

لیسهٔ عالی حبیبیه

بزودی کتابی شامل تاریخچه و خاطرات استادان و شاگردان لیسهٔ عالی حبیبیه همراه با عکسهای تاریخی به چاپ می رسد. علاقمندان لطفاً هر چه زود تر شرح حال و سرگذشت و خاطرات خود را به آدرس هفته نامهٔ امید ویا ایمیل ذیل تا آخر ماه دسمبر ۲۰۱۶ ارسال دارند.
تلفون ۴۶۰۴-۴۳۵-۵۷۱
mkqawi471@gmail.com
2002 Mayflower Dr. Woodbridge VA 22192 U. S. A.

محل قبورشان مشخص نیست. کرنیل لطیف در شور بازار کابل سکونت داشت که محل سکونت وی بنام گذر کرنیل لطیف نامیده میشود. وی این باغ را در زمان کرنیلی خود ساخته بود که در آن زحمات فراوانی کشیده بود. این باغ با داشتن گلهای رنگارنگ و درختان مقبول غیرمثمر وثمر از قبیل شاه توت، توت، سیب، آلو بالو، زرد آلو وغیره در شهر کابل یک نمونه بود، در وسط باغ جوی آب روان موقعیت داشت و در کنار این جوی مسجدی نیز اعمار شده بود. تاجاییکه بخاطر دارم، چندین بار با پدر مرحومم برای تماشای گله و توت خوری طور دستجمعی به این باغ رفتیم. این باغ بزرگترین تقریحگاه برای اهالی شهر کابل بود که مردم از طرف عصر بدانجا سرازیر میشدند. به همین دلیل همه ساله برای مدت پنج هفته میلهٔ نوروزی جشن دهقان درینجا برپا میشد. درین روزها دهقانان به نمایش تولیدات شان می پرداختند. نمایش گاوها، اسب ها، قوچ جنگی، سگ جنگی، مرغ جنگی، کاغذ پرن بازی، میلهٔ گل ارغوان و دهها سرگرمی دیگر هزاران همشهری کابل و اطراف آنرا بخود میکشانید. مراسم جشن دهقان درینجا واقعا دلچسپ و تماشایی بود.

در اوایل سال ۱۳۷۶ خورشیدی هنگامیکه به شهدای صالحین جهت دعا بر سر قبر پدرم رفتم، با دیگر این خاطرات در ذهنم روشن شد. باغ لطیف در نظرم مجسم گردید. ولی ازین باغ اثری بجانمانده بود. این باغ در اثر بی توجهی حکومت قبل و سپس در دوران جنگهای ۲۳ سال اخیر به ویرانه تبدیل شد و مکانی برای ذبح مواشی از طرف قضایان بود، ولی با آنهم مسجد آن طور نسیی آباد بود.

قطعه شعری که در وصف این باغ سروده شده است، و توسط استاد زلاند آواز خوان مشهور کشور خوانده شده، ذیلاً خدمت تان تقدیم میشود :

اگر نظارهٔ گل می توان کرد

دلبر کم یا به کابل بریم

سبل بت مرغوله کاکل بریم

گاه شویم سوی ریکاخانه تر

سیل گل و سوسن و سنبل بریم

تا شهدا رفته دعا ها کنیم

باغ لطیف باز تماشا کنیم

گشته خرامان یا مثل کوک

از چته ها سوی سر پل بریم



دلبر کم یا به کابل بریم

مجسمهٔ برفی ابوالهول ، دشمن ملت و میهن ما، گلبدین جناب نیثار را بچه های کابل در یکی از کوچه ها برپا کرده اند !!!

باستان شناسی پارلمان
(دنباله ازصفحهٔ هفتم)

و پارلمان گریز و پارلمان شناسا می دانند. تعیین تاریخ دقیق این اثر ب صورت یبقینی پژو هوش جدا گانه ای را طلب می کند اما عجالتا یک نکته کاملاً واضح است اینکه این اثر به هیچ وجه قبل از اختراع خط نوشته نشده و قبل از تولد گو تمبرگ در هیچ جا به چاپ نرسیده است. تحقیقات نسخه شناسی و باستان شناسی و جستجوهای پولیس جنابی تاریخ تقریبی ایجاد این اثر را بین قرن یست و یکم قبل از میلاد تا قرن یست و یکم میلادی تخمین می کند. والله اعلم.

ای کرسیهای پارلمان، گریختگان حافظهٔ تاریخ را مر نجانید،

گرگان فراموشی، افسانه‌های برگشت‌ناپذیری‌شان را خورده‌اند

زهی اشغال دمو کراتیک کرسی‌ها

ای فاتحان مغلوب پارلمان! مرا با چشمان قدیسان CIA کاری نیست

من از سلالهٔ نجیب کوران مادر زاد می‌آیم، هیچ روزم بی‌خواب

و هیچ شمم بی آفتاب نیست

طالب باید شد، وقتی پژواک یازدهم سپتمبر را با مجسمهٔ آزادی

معاشقه‌یی باشد یا پارلمانی، طالب باید شد

وقتی در شهو تخانهٔ کابیتال، شربت سرخ جان آدمی

کار یکا توری شود از فاضلاب بالا بشگاه نقت !

طالب می‌شوم من، وقتی وطن محاط به پندار دیگران شود

و جغرافیای معاصر نقش بر کتیبه‌های کهن

من دیگر طالبم، طالب دمو کراسی، طالب آزادی، طالب پارلمانی. /

(نقل از سایت های افغانستانی)